

قضیه حمار

و به طرف او گفتم. الاغ با تردید جلو آمد تا علفها را بخورد. ولی همین که دهانش را باز کرد، دستم را عقب کشیدم. الاغ که دهانش به خطا رفته بود، یکجوری نگاهم کرد. انگار می گفت: «مگه با تو شوخی دارم؟»

این کار را دوبار دیگر تکرار کردم و او دوبار دیگر خر شد. اما دفعه چهارم نیم چرخ زد و رویش را برگرداند. دنبالش افتادم و این بار هر چه التماس کردم، لب به علفها نزد که نزد! حمزه که آن طرف از خنده روده بر شده بود، گفت: «تو این الاغ را دست کم گرفتته ای. حالا اگه بهت سواری داد، اسممو عوض می کنم!»

آن روز درس خوبی گرفتم. با خودم عهد کردم تا جایی که می توانم هیچ کس را نسبت به خودم بی اعتماد نکنم. از اینکه با احساس آن زبان بسته بازی کرده بودم و حسرت الاغ سواری بر دلم مانده بود، پشیمان بودم. به خودم می گفتم: «تحمیل دیگران هم حدی دارد! چند بار ملاحظه آدم را می کنند. اما اگر هی بخواهم برایشان نقش بازی کنم، بالاخره رویگردان می شوند. بلانسبت، کمتر از الاغ که نیستند!»

چندی پیش سری به روستا زده بودم تا در هوای پاک روستا نفسی تازه کنم. دلم می خواست بروم بالای کوهی که روزگاری برایم بهترین جای دنیا بود. بعد از چند ساعت گشت و گذار در کوه و دشت و تجدید خاطرات شیرین کودکی، هوس الاغ سواری به سرم زد. در دشت چشم گرداندم، دیدم چوپان روستا گوسفندهایش را در سینه کش کوه پخش کرده است. الاغ او در کنار گله مشغول چرا بود. راه افتادم و بعد از نیم ساعت پیاده روی همین طور که نفس نفس می زدم، خودم را به گله رساندم. چوپان را فوری شناختم. حمزه بود؛ هم بازی دوران کودکی ام! الحق حسابی تحویلیم گرفت و مرا به سفره ساده خود میهمان کرد. سال ها بود نان فطیر با روغن حیوانی نخورده بودم. وقتی دلی از عزا درآوردم، گفتم: «راستش بدم نمی آید یه دور با الاغ بزنم.»

حمزه چوب دستی اش را به من داد و گفت: «مواظب باش، حیوان چموشی است!»

قبل از سوار شدن، به یاد شیطنتهای دوران کودکی، خواستم کمی سربسر الاغ بگذارم و امتحان کنم بینم چه قدر خر است. برای همین کمی علف از زمین کندم



مدیر مسئول: محمد ناصری
سر دبیر: محمدعلی قربانی
شورای کارشناسی: حسین امینی پویا،
محمد کرام الدینی، ناصر نادری،
سیدامیر سادات موسوی، عطا پناهی
مدیر داخلی: مریم سعیدخواه
ویراستار: بهروز راستانی
طراح گرافیک: ایمان اوجیان
عکس جلد: امیرمحمد دلیلیان
شمارگان: ۱۲۷۰۰۰ نسخه
چاپ: شرکت افست (سهامی عام)
نشانی دفتر مجله: تهران، خیابان ایرانشهر
شمالی، پلاک ۲۶۶
صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۸۴
تلفن: ۸۸۸۴۹۰۹۶ - فاکس: ۸۸۳۰۱۴۷۸
شماره تلفن پیام گیر: ۸۸۳۰۱۴۸۲
نشانی مرکز بررسی آثار: تهران - صندوق پستی
۸۸۳۰۵۷۷۲ - تلفن: ۱۵۸۷۵/۶۵۶۷

۱۴

حرفهای پوشیده

هر پوششی چند ویژگی شاخص دارد و پوشیدن آن به باورها و اعتقادات فرد بستگی دارد. پوشش هر کس متناسب با افکار و عقاید اوست.



جشنواره از این طرف

در شماره قبل به مطالعه و بررسی تفاوت کار تیمی و گروهی پرداختیم و ویژگی های کار تیمی را بیان کردیم...

۴۰

۳۸ حساب و کتاب

۴۲ اینجا مدرسه نیست

۴۴ سوختن شیرین

۴۶ خوراک مغز

۴۸ پیشخوان

۲ سینما خندان

۴ فیلم زیرخاکی

۶ بازسازی

۸ امتحانش مجانی نیست

۱۰ خودروهای گیاه خوار

۱۲ تقویم ماه

۱۶ مرض خند

۱۸ Cooking Techniques

۲۰ رسیده ها و Callها

۲۲ خدایی که همین نزدیکی است

۲۴ خرجی که دخت را نیاورد

۲۶ رژیم ورزشی

۲۸ خنده زار

۳۲ معرفی طنزپرداز

۳۳ کارگاه داستان نویسی

۳۴ مهمان ناخوشایند

۳۶ تعطیلی شبکه



سینماخندان

نگاهی به زندگی و آثار امیرحسین فردی

امیرحسین فردی پنجم مهرماه ۱۳۲۸، در روستای «قره تپه» واقع در دامنه جنوبی کوه سبلان از توابع شهرستان نیر در استان اردبیل به دنیا آمد. بخش هایی از دوران کودکی خود را در دامنه های سرسبز سبلان گذراند. سال ۱۳۳۴ در شش سالگی همراه خانواده به تهران مهاجرت کرد. سال اول دبستان را در شهرستان «دلیجان» گذراند. از سال بعد تا پایان دوران دبیرستان در مدارس جنوب شهر تهران (دبستان و دبیرستان اتابکی) ادامه تحصیل داد و در ۲۱ سالگی دیپلم طبیعی گرفت.

کیهان بچه ها سر آغاز فعالیت حرفه ای امیرحسین فردی در حوزه ادبیات و روزنامه نگاری حرفه ای است. بسیاری از نویسندگان جوان امروز با کیهان بچه های دیروز زندگی کرده اند. (آن روزها کلمه بچه ها معنای وسیع تری داشت و جوانان را هم در بر می گرفت.) دستاوردهای مطبوعاتی امیرحسین فردی متنوع و هر فعالیت وی شورانگیز و تأثیرگذار بوده است. او در سال ۱۳۸۷ نشان درجه یک هنر و فرهنگ دریافت کرد.

از میان آثار قابل توجه فردی، می توان «آشیانه در مه»، «سیاه چمن»، «یک دنیا پروانه»، «اسماعیل»، «کوچک جنگلی» و «گرگسالی» را نام برد.

بی تردید نام امیرحسین فردی در مطبوعات کودک و نوجوان نامی ماندگار خواهد بود. به خصوص سر مقاله های خواندنی و دل نشین او در مجله کیهان بچه ها در سه دهه نشان از هوشمندی و درایت او در این حوزه دارد. او همچنان در این سال ها در عرصه رسانه با مدیریت کیهان بچه ها نقش ممتازی را در روزنامه نگاری کودک و نوجوان ایفا کرد. پنجم اردیبهشت ماه دومین سالگرد درگذشت این هنرمند گرانقدر است. به همین مناسبت یکی از یادداشت های این نویسنده فقید را در این شماره با هم می خوانیم.

دایی ام گفته بود: «برویم سینما». دستش را محکم چسبیدم و منظورش را نفهمیدم، اما از کلمه «بریم» خوشم آمد. گفتم: «بریم» و رفتیم توی یک کوچه ای که این طرف و آن طرفش ساختمان های آجری بلندی بود. بعد دایی جلوی یک در بزرگ که عکس های عجیب و غریب بالایش چسبانده بودند، ایستاد. من عجله داشتم. دستش را کشیدم و گفتم: «بریم دیگه».

دایی انگشت هایم را فشار داد و گفت: «رسیدیم!»

چند نفر جلوی در ایستاده بودند و عکس ها را نگاه می کردند. از داخل آن در بزرگ صداهای بدی می آمد. یکی حرف می زد، یکی جیغ می کشید و بعد هم صدای گاو می آمد. از تعجب دهانم باز مانده بود. نمی دانستم آنجا کجاست.

بعد دایی ام را گم کردم. می خواستم فرار کنم که دایی دستش را گذاشت روی شانهم و گفت: «این هم دو تا بلیت!»

رفتیم تو. یک نفر بلیت ها را از دایی گرفت و از وسط پاره کرد. نصفش را به دایی داد و نصف دیگرش را خودش نگه داشت. هر چه جلوتر می رفتیم، تاریک تر می شد. من پاهایم را شتری بلند می کردم و می گذاشتم تا یکدفعه توی چاله ای چیزی نیفتم. بوی خوردنی های خوشمزه توی تاریکی پیچیده بود. آن بوها خیلی کیف داشت.

به جایی رسیدیم که ظلمات بود. چشم، چشم را نمی دید. دایی دری را باز کرد و پرده ای را کنار زد و رفتیم توی یک جای دیگر. اما یک طرف آنجا روشن بود. آدم هایی به درشتی مجسمه های میدان می آمدند و می رفتند و حرف می زدند.

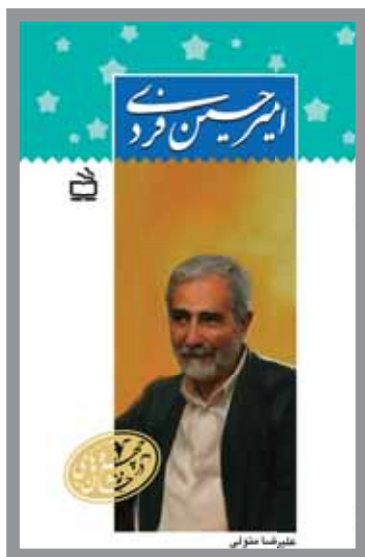
من نمی توانستم از آن ها چشم بردارم. دایی دستم را گرفته بود و دنبال خودش می کشید. خیلی ها روی صندلی نشسته بودند و به جلو نگاه می کردند. یک نفر چراغ قوه اش را روشن کرد و انداخت جلوی پایمان. زمین پر از پوست تخمه بود. صندلی ها همه پر شده بودند. ما یک گوشه ای ایستادیم.

من خوب نمی دیدم. جلویی سرش گنده بود و هی این طرف و آن طرف نگاه می کرد. دست های یک زن را به درخت بسته بودند. زن روسری نداشت. سفید بود. گریه می کرد. اما بقیه سیاه بودند. مثل تاریکی که آدم از آن می ترسد. با چوب و نیزه جلوی زن بالا و پایین می پریدند. یک دیگ بزرگ هم نزدیک آن ها روی اجاق بخار می کرد. دلم به حال زن سوخت. بغضم گرفتم. بعد مردی با یک شورت کوتاه، بازوهای کلفت و موهای صاف، مثل میمون از این شاخه به آن شاخه می پرید و از میان درخت های بلند جلو می آمد. مرد صدای عجیبی از دهانش در می آورد. بعد دیدم که پشت سرش یک عالمه میمون های کوچک و بزرگ، شیر، پلنگ و فیل می آمدند. من از ترس می لرزیدم. آن هایی که نشسته بودند کف زدند.

بعضی ها هم با صدی بلند سوت زدند. مردی که سفید بود و بازوهای کلفتی داشت و آن همه حیوان را پشت سرش انداخته بود، به مردهای سیاه رسید. آن ها با هم دعوا می کردند. سیاه ها زیاد بودند، اما مردی که سفید بود و بازوهای کلفتی داشت، زرنگ تر بود. آی می زد! آی می زد! و بعد هم حیوان ها رسیدند و به سیاه ها حمله کردند. مردی که سفید بود و بازوهای کلفتی داشت، به طرف زنی که

امیر حسین فردی

نویسنده علیرضا متولی
انتشارات مدرسه
تلفن: ۰۲۲-۸۸۸۰۰۳۳۴-۹



نمی دانم چرا خنده ام گرفت. یاد آن روزها افتادم. از سینما خندان تنها سردری مانده بود. مقابل در ورودی آن دیوار کشیده بودند و خود سینما هم شده بود یکی از انبارهای کاغذ کیهان. حالا دفتر کار من نزدیک مکانی است که روزگاری سینما خندان بود. اکنون گاهی همان پسری را که از فیل ترسیده بود و دلش کانادا می خواست می بینم که از زیر پنجره دفتر کارم عبور می کند. جلوی در سینما خندان می ایستد و به سردر آن خیره می شود. من هم به او نگاه می کنم. چند لحظه بعد نگاهمان به هم گره می خورد. دیگر صدایی نمی شنوم، چیزی نمی بینم. در نگاه آن پسر غرق می شوم. وقتی به خودم می آیم که می بینم او برایم دست تکان می دهد و با لبخندی آشنا از کوچه خندان عبور می کند.

کشیدم. زن و مرد خیلی خوش حال بودند و دست هم را گرفته بودند و لابد می خواستند بروند عروسی کنند. حیوان ها هم خوش حال بودند. یکدفعه از این طرف و آن طرف ما چند تا چراغ روشن شد. بعضی ها بلند شدند. دایی زود دستم را کشید و با هم رفتیم روی دو تا صندلی نشستیم. صندلی آهنی بود. صدا می داد. دایی تخمه خرید، من دلم کانادا می خواست. همین طور یک عده می رفتند و یک عده می آمدند؛ اما من ترسیده بودم. گرمم شده بود. دلم کانادا می خواست. حدود پنجاه سال از آن روز گذشته است. بیست و پنج سال پیش که از خیابان فردوسی پیچیدم توی کوچه خندان تا بروم مؤسسه کیهان کارم را شروع کنم، چشمم به سر در سینما خندان افتاد.

سفید بود و به درخت بسته شده بود رفت. با چاقو طنابها را پاره کرد. زن خودش را انداخت بغل مرد و گریه کرد. من هم گریه ام گرفت. میمون ها بالا و پایین می پریدند و جیغ می کشیدند. آنهایی که نشسته بودند کف می زدند و یک چیزهایی به آن زن و مرد می گفتند. فکر می کنم می گفتند: «عروسی کنید، عروسی کنید!» بعد یکدفعه سر و کله فیل گنده ای پیدا شد. فیل می دوید و صدای وحشتناکی از خودش در می آورد. من می ترسیدم. فیل داشت به ما نزدیک می شد. خرطومش را می چرخاند و دندانهایش را نشان می داد. خیلی جلو آمد. ترسیدم زیرم بکند. دست دایی ام را ول کردم و نشستم پشت صندلی و چشمهایم را بستم. منتظر بودم که فیل پای گنده اش را بگذارد روی سرم و لهام کند. اما دیدم که له نشدم. یواشکی سرک



گفت و گو با سیده فرشته ناصری

فیلم زیرخاکی

■ برای رسیدن به موفقیت در انیمیشن‌سازی، از چیزهای دیگری هم دست کشیده‌اید؟

شاید بیشتر از صد بار در مسابقات گوناگون استانی و کشوری رتبه آورده باشم؛ تفسیر قرآن، داستان‌نویسی، پژوهش، انیمیشن، شطرنج، دو، بازی‌های بومی محلی، فیلم‌سازی و شعر، اما نمی‌شود آدم در همه کار اول باشد. به هر حال باید انتخاب می‌کردم، ورزش را که کنار گذاشتم و سرزنش هم شدم، ولی لااقل به این ترتیب بی‌ربط‌ترین‌ها را حذف کردم و روی انیمیشن و چیزهایی که به انیمیشن مربوط بود، متمرکز شدم.

■ انیمیشن امسال‌تان درباره چه موضوعی بود؟

اتفاقی که برای محصول زمین خودمان افتاد. در واقع با الهام از مشکل خودمان و واکنش‌های مردم و مسئولان، در زمانی که به کمک، اصلاح بذرو... نیاز داشتیم، فیلم‌نامه «زارع» را نوشتیم. بعد این فیلم‌نامه با یک سلسله تغییرات و اضافه کردن تخیل و... به انیمیشن «خانواده» تبدیل شد.

■ همیشه با همین شیوه الهام گرفتن کار می‌کنید؟

بله، البته نه صرفاً اتفاقات خانوادگی، اما در کارهای قبل هم از کتاب داستان‌های کهن خیلی استفاده کردم. ایده‌ها به‌علاوه خیال‌پردازی!

■ به جز کتاب وسیله کمکی دیگری هم داشتید؟

خودم میز نور ساختم، البته نه خیلی خوب! لامپ‌های زیر میز پرمصرف بودند و چند بار سوختم. از طرف دیگر، زیر میز هم که پنکه روشن می‌کردم، باد گرم کلافه‌ام می‌کرد. برای انیمیشن خانواده، به جای ماسه انیمیشن از کنار ساحل ماسه جمع کرده بودم و داغ که

سیده فرشته ناصری متولد سال ۱۳۷۵ از نوجوانان پر تلاشی است که سعی می‌کند پله پله حرکت کند. او بین راه جوگیر نشده است و قبول دارد که برای بهتر شدن خیلی باید تلاش کند. جدا از رتبه‌های این چند سال در جشنواره رشد و «مسابقات فیلم و انیمیشن کوتاه کشوری مترسک» او در مسابقات «مترسک ژاپن» اول شده و خودش هم گاهی در شبکه‌های صدا و سیما فعالیت می‌کند.

به جز کلاغ ناغلا، «زمین سبز» بود که برنده نشد، اما سال بعد تقدیر شد. امسال هم که خانواده را دادم، هر دو قبول شدند.

■ یعنی از هر مسابقه، کار برای مسابقه بعدی را شروع می‌کنید!

کار می‌کنم و وقتی که نهایی شد، تصمیم می‌گیرم در کدام جشنواره شرکتش بدهم. البته در مورد انیمیشن خانواده سعی کردم با همان آیت‌هایی که مدنظر جشنواره رشد بود، جلو بروم، اما همیشه این‌طور نیست.

■ در این راه حامی خاصی هم دارید؟

خب به‌دلیل شرایطی که وجود داشت، بیشتر مسخره می‌شدم و همه فکر می‌کردند دارم وقت تلف می‌کنم؛ به‌خصوص زمانی که در مدرسه تیزهوشان قبول شدم. اما تغییر مسیر دادم. خیلی‌ها ساز مخالف زدند، اما مادرم حامی خوبی است. کاری به تحصیلاتش ندارم، واقعا استعداد دارد، حتی خیلی بیشتر از من!

در ساخت شخصیت‌ها، عروسک‌ها و... هم خیلی کمک می‌کند و ظرافت دارد.

■ امسال در امتحان کنکور شرکت کردید، بله؟

بله. ریاضی بودم و فکر کنم مهندسی‌های خود اردبیل را هم قبول می‌شدم، اما انتخاب رشته نکردم!

■ خانم ناصری شما از سال ۱۳۸۹ وارد «جشنواره رشد» شدید؛ یعنی از پنج سال پیش. فکر کنم باید خانواده هنرمندی داشته باشید که آن‌قدر زود به جایزه گرفتن رسیدید، درسته؟

نه، پدر من آشپز است و مادرم هم تاپنچم دبستان درس خوانده است. بابا و مامان که هیچ، خود من هم تا سال ۱۳۸۵ حتی تلفظ انیمیشن را هم نمی‌دانستم و فکر می‌کردم اندیمیشن درست است!

■ پس چه‌طور به این سرعت وارد مراحل کشوری شدید؟

خیلی هم سریع نبود. شهرستان ما امکانات زیادی نداشت. از وقتی که «کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان» در شهر ما شروع به کار کرد، من کم‌کم با کتاب و کتاب خواندن و... آشنا شدم. بعد هم در یک سلسله از کلاس‌ها شرکت کردم، اما به‌دلیل نبودن کلاس‌های تخصصی در رشته خودم، به‌صورت سرگرمی و تجربی داستان نوشتن و شخصیت ساختن برای انیمیشن را شروع کردم و اولین کارم را در سال ۱۳۸۹ به جشنواره رشد دادم، اما درست کردن همان کار اولم، «ماجرای کلاغ ناغلا»، تقریباً سه چهار سال طول کشید.

■ شما تا الان چند فیلم یا انیمیشن به جشنواره فیلم رشد ارائه داده‌اید؟

موفقیت در کدام نقطه زمین پنهان شده؟

الف) در خانه هنرمندزادگان
ب) در تهران
ج) در هر جایی به جز ایران
د) همین جا، بین پاسخ‌های سیده فرشته ناصری.

گزینه «د» تعارف نیست. بین تمام مصاحبه‌هایی که این یک سال با فیلم‌سازان جوان داشتم، کمتر پیش آمده بود این‌طور ذوق‌زده باشم. جواب‌های فرشته از یک جایی به بعد باعث می‌شد از تعجب دهانم باز بماند. او یک دختر دبیرستانی بود و طبیعتاً کم‌تجربه‌تر از من، اما حرف‌هایش نشان از پشتکاری داشت که با همان سن کم می‌توانست خیلی از ما را تحت تأثیر قرار بدهد.



من تجربی بوده است، نه تخصصی و نه براساس آموزش. همین الان هم اگر فیلم‌ها را به جای بخش دانش‌آموزی به بخش آزاد جشنواره رشد می‌دادم، حتی وارد مرحله داور می‌شدم؛ چه برسد به گرفتن رتبه! اگر اطلاعات کامل نباشد، کار شسته رفته در نمی‌آید. من دوست دارم با فیلم‌سازهای واقعی رقابت کنم، اما راستش الان خیلی هم اوضاع خوب نیست.

می‌شد، دستم را می‌خورد. مادرم را هم که قبلاً گفتم در ساخت عروسک‌ها و... کمکم می‌کند.

این‌طور کار کردن سخت نیست؟

سخت که هست، اما نه اینکه کلاً نشدنی باشد. مثلاً فیلم‌نامه کلاغ ناقل خیلی تغییر کرد، چون مجبور بودم چیزی بنویسم که از پس درست کردنش بر بیایم و هی عوض شد و عوض شد. با اینکه من صبح‌ها راحت‌تر کار می‌کنم؛ هر قدر زودتر بهتر. اصلاً صبح‌ها بیشتر مغزم گنجایش دارد، اما به‌خاطر شرایط مجبورم شب کار کنم که عکس‌م روی میز نور نیفتد!

چه قدر از کارهایی که در طول روز می‌کنید، به پیشرفت کردنتان هم ربط دارد؟

در مجموع زیادی کنج‌کاو. هرچند کنج‌کاو هزینه‌بر است و باعث خرابکاری هم می‌شود، اما شاید اگر کنج‌کاو نبودم اصلاً وارد این مسیر نمی‌شدم. در مورد کارهای روزمره هم خیلی به کانون رفت‌وآمد دارم؛ مسابقات، کلاس‌ها و کتابخانه. تقریباً تمام وقت آزادم آنجاست. خانه هم که باشم، روی نرم‌تر شدن حرکت عروسک‌ها و مواردی مثل آن کار می‌کنم.

فکر می‌کنید فیلم‌ساز به چه تخصص‌هایی نیاز دارد و در این تخصص‌ها نمره فرشته ناصری چند است؟

فیلم‌سازی به همه چیز احتیاج دارد؛ داستان‌نویسی، تدوین، بازیگری، کارگردانی و فیلم‌برداری. اما من با همه وقتی که گذاشتم، هنوز باید خیلی کار کنم. تمام تلاش

دارالکارتون / مهدی ولی‌زاده

عشق مکعبی

اگر یک شخصیت در دنیا باشد که - حتی بیشتر از بتمن - بخواهم جایش زندگی کنم، شک نکنید که آن وال ای است. چون او دوست‌داشتنی‌ترین شخصیتی است که تا به حال با آن آشنا شده‌ام و مهم‌تر از همه دوست داشتن را می‌فهمد. وال ای به هر جایی که وارد می‌شود، همیشه محیط اطرافش را تغییر می‌دهد. انگار که با خودش عشق را همه‌جا می‌کشد و توی فضا پخش می‌کند. همه را و می‌دارد که دوستش داشته باشند. وال ای حتماً مهره مار دارد!

ربات‌ها همیشه «مأموریت» دارند. مأموریت وال ای - در ۷۰۰ سالی که تنها روی زمین زندگی کرده - جمع کردن زباله‌ها و ساختن آسمان‌خراش‌هایی از مکعب زباله‌های فشرده شده بوده است. ولی این ۷۰۰ سال تنهایی کشیدن، وال ای را پخته کرده است. چون به راحتی می‌تواند قلب همه را تسخیر کند، رویشان تأثیر بگذارد و حتی بدون یک کلمه حرف زدن، به راحتی تغییرشان دهد.

خلاصه بگویم وال ای عشق است. بیشتر از ۱۰ بار تمام فیلمش را دیده‌ام و هر بار انگار که فیلم جدیدی دیده باشم، برایم تازگی داشته است و از دیدنش لذت برده‌ام. شک نکنید که می‌خواهم جای او باشم!



بازسازی

در یک سال گذشته، چند نمونه از پروژه‌هایی را که بر اساس تفکر «منبع باز» با به عرصه حضور گذاشته و به نوعی به کمک افراد مختلف به تکامل رسیده بودند، بررسی کردیم. هر یک از این برنامه‌ها یا پروژه‌ها به نوعی با یک ایده خلاقانه گره خورده‌اند و افراد در نقاط گوناگون، تنها به صرف کمک و حمایت، در به سرانجام رساندن آن ایده به یکدیگر یاری رسانده‌اند.

در جوامع امروزی که به دلیل وجود اینترنت و فناوری‌های گوناگون، فاصله‌ها بسیار کوتاه شده، همکاری در این نوع «برنامه‌های مردم نهاد» هم آسان‌تر شده است. از همه مهم‌تر اینکه از وقت، امکانات و تفکرات مختلف برای هدفی معین که همان کمک به هم‌نوع برای زندگی راحت‌تر است هم بهینه استفاده می‌شود.

چگونه شروع کنیم!

پس از مطالبی که با هم درمورد منبع باز خواندیم، شاید شما هم مشتاق شده باشید ببینید چه‌طور می‌توان پروژه‌ای از جنس منبع باز طراحی کرد. اگر با کمی دقت به هر کدام از پروژه‌های منبع باز نگاه کنیم، چند نکته بسیار مهم نظرمان را جلب خواهد کرد:

تشخیص نیاز

شاید اولین قدم برای برنامه‌ریزی تشخیص نیاز باشد؛ اینکه در جامعه ما چه نیازهایی وجود دارند که با کمی فکر می‌توان از آن‌ها به‌عنوان هدف برای تهیه یک پروژه منبع باز استفاده کرد. برای مثال اگر خاطرتان باشد، در مطلب خودروهای واقعا شخصی، یکی از دلایل ایده ساخت این خودروها تولید خودروهایی کم هزینه، ساده و دوست‌دار محیط زیست بود؛ به گونه‌ای که علاوه بر رفع نیاز، از آلاینده‌گی کمتری هم برخوردار باشند.

رایگان و در دسترس بودن

نرم‌افزار یا پروژه باید بدون نیاز به حق امتیاز یا هر گونه پرداختی برای فروش، به‌صورت آزاد در دسترس افراد باشد.

توزیع کد منبع

نرم‌افزار باید دارای کد باشد و اجازه توزیع کد نرم‌افزار داده شود (برای مثال، الگو یا نقشه



برنامه به همراه تمامی قسمت‌های قابل تغییر از یک صفحه وب قابل دانلود باشند).

کار مشتق شده

تغییرات و کارهایی که توسط افراد مختلف روی نرم افزار انجام می شود اعمال پذیر باشد و این نرم افزار جدید را بتوان تحت همان شرایط نرم افزار اولیه و اصلی تکثیر کرد.

رعایت قانون کپی و تکثیر

هر نرم افزاری باید دارای مجوز باشد تا اجازه تغییر در اصل متن برنامه را به کاربران ندهد و تنها اجازه افزودن قسمت‌های کامل کننده را به آن‌ها بدهد. در این شرایط، توسعه دهندگان تنها می توانند توزیع‌هایی جدید در راستای برنامه اولیه تولید کنند. مجوز نرم افزاری، اجازه ایجاد توزیع تازه با تغییر مجدد در کد اصلی را محدود می کند. نرم افزار توزیع شده تحت این مجوز حتماً باید نام نسخه‌ای تازه را داشته باشد.

تبعیض ممنوع

اجازه نامه نباید بین افراد یا گروه‌ها تبعیضی بگذارد و هرکسی از هر جایی امکان ایجاد تغییرات را داشته باشد. همچنین، نباید بین فعالیت‌هایی که در راستای توسعه نرم افزار انجام می شوند، تبعیض و تمایزی وجود داشته باشد. برای مثال، نرم افزار نباید بین استفاده تجاری یا تحقیقاتی تبعیض قائل شود.

محدود نبودن اجازه نامه به یک محصول

حقوق داده شده در مجوز یک نرم افزار نباید وابسته به این باشد که بخشی از بسته بزرگ تری است. در صورتی که نرم افزار از محصول دریافت شده نیز جدا شود، باید همان حقوق را در استفاده، توزیع و ویرایش، به دریافت کننده نرم افزار بدهد. تمام کسانی که آن نرم افزار را - که قبلاً به عنوان بخشی از محصول بزرگ تری بوده است - دریافت و یا توزیع مجدد می کنند، باید تمامی حقوق را مانند محصول اصلی داشته باشند.

محدود نکردن نرم افزارهای دیگر

شرایط تعریف شده در مجوز نباید توزیع نرم افزار را در کنار نرم افزارها با مجوزهای دیگر محدود کند. برای نمونه، نمی تواند تعیین کند که تمامی نرم افزارهای ارائه شده در لوح فشرده ارائه شده باید متن باز باشند.

بی طرفی فناوری اجازه نامه

اجازه نامه نباید مختص یک فناوری خاص باشد و از اینکه برنامه یا پروژه در زمینه‌های دیگری مانند پزشکی یا کشاورزی مورد استفاده قرار بگیرد، جلوگیری کند. حال که با نحوه ایجاد و پایه ریزی یک طرح منبع باز و نمونه‌هایی از آن آشنا شدید، چه خوب خواهد بود اگر در تعطیلات پیش رو با هدف بومی سازی و رفع نیازی ملی و جهانی، به ایده‌های منبع باز فکر کنید.

امتحانش مجانی نیست

تا حالا شده به دروازه خالی گل نزنید؟! یا به خاطر این که چند ثانیه زودتر شعله اجاق را خاموش نکردید شیر درون ظرف سر برود. تنها چیزی که بعد از این نوع اتفاق‌ها برای آدم باقی می‌ماند یک آه بلند از ته دل است. انگار از دست دادن فرصت‌ها با خودش چیزی جز پشیمانی نمی‌آورد.



فقط یه حدس می‌شد زدا



وقتی بعد از سال‌ها رفتن مدرسمون، دیدم که دست همه بچه‌ها کتاب یا جزوه است



خیلی از خاطره‌ها دوباره برام زنده شد



امتحان!

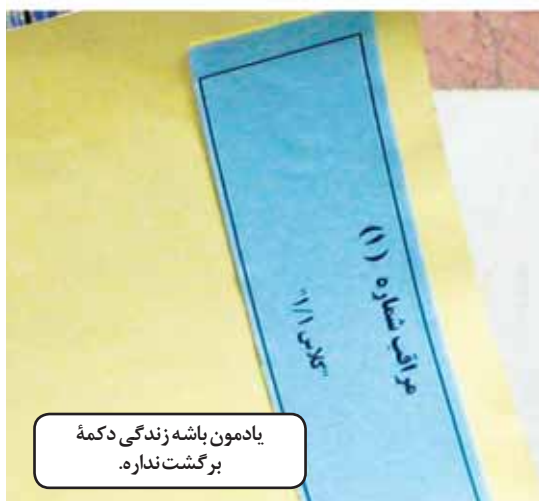




به شماره که مال من بود



هیجان لحظه توزیع برگه های سؤال



یادمون باشه زندگی دکمه برگشت نداره.



فقط می تونم بگم یادش بخیر، هر روز مدرسه می تونه خاطره بشه



حتی روزهای امتحان!

خودروهای گیاه‌خوار

آشنایی با زیست‌سوخت‌ها

با استفاده از دانه‌های گیاهی نظیر ذرت، «الکل» (اتانول) تهیه می‌شود. با اضافه کردن این الکل به بنزین و گازوئیل سوخت جدیدی به‌وجود می‌آید که به آن «بیوسوخت» یا «زیست‌سوخت» می‌گویند. این روزها با افزایش احتمال اتمام سوخت‌های فسیلی و همین‌طور قیمت بالای این محصول، توجه به بیوسوخت بیشتر شده است. با این حال، تولید بیوسوخت نگرانی‌های جدیدتری را به‌وجود آورده است. احتمال جایگزین شدن جنگل‌ها با مزارع محصولات زودبازده نظیر ذرت که ماده‌ی خام اصلی تهیه‌ی این سوخت محسوب می‌شود، یکی از این نگرانی‌هاست.

اتانول

همان‌الکلی است که در جعبه‌ی کمک‌های اولیه‌ی خانه‌ها وجود دارد. الکل، هم به‌شکل خالص و هم در ترکیب با بنزین می‌تواند به‌جای سوخت مصرف شود. هرچه میزان خلوص الکل بیشتر باشد، احتراق قوی‌تری ایجاد می‌کند. سوخت E10 و E85 دو نوع بیوسوخت هستند که به‌ترتیب ۱۰ و ۸۵ درصد اتانول دارند.

۱ مواد اولیه

نیشکر، چغندر، ذرت، سیب‌زمینی و حتی چوب را می‌توان به‌عنوان ماده‌ی اولیه‌ی تولید اتانول مورد استفاده قرار داد. البته بازده هر کدام از این محصولات با هم متفاوت است.

۲ آسیاب کردن

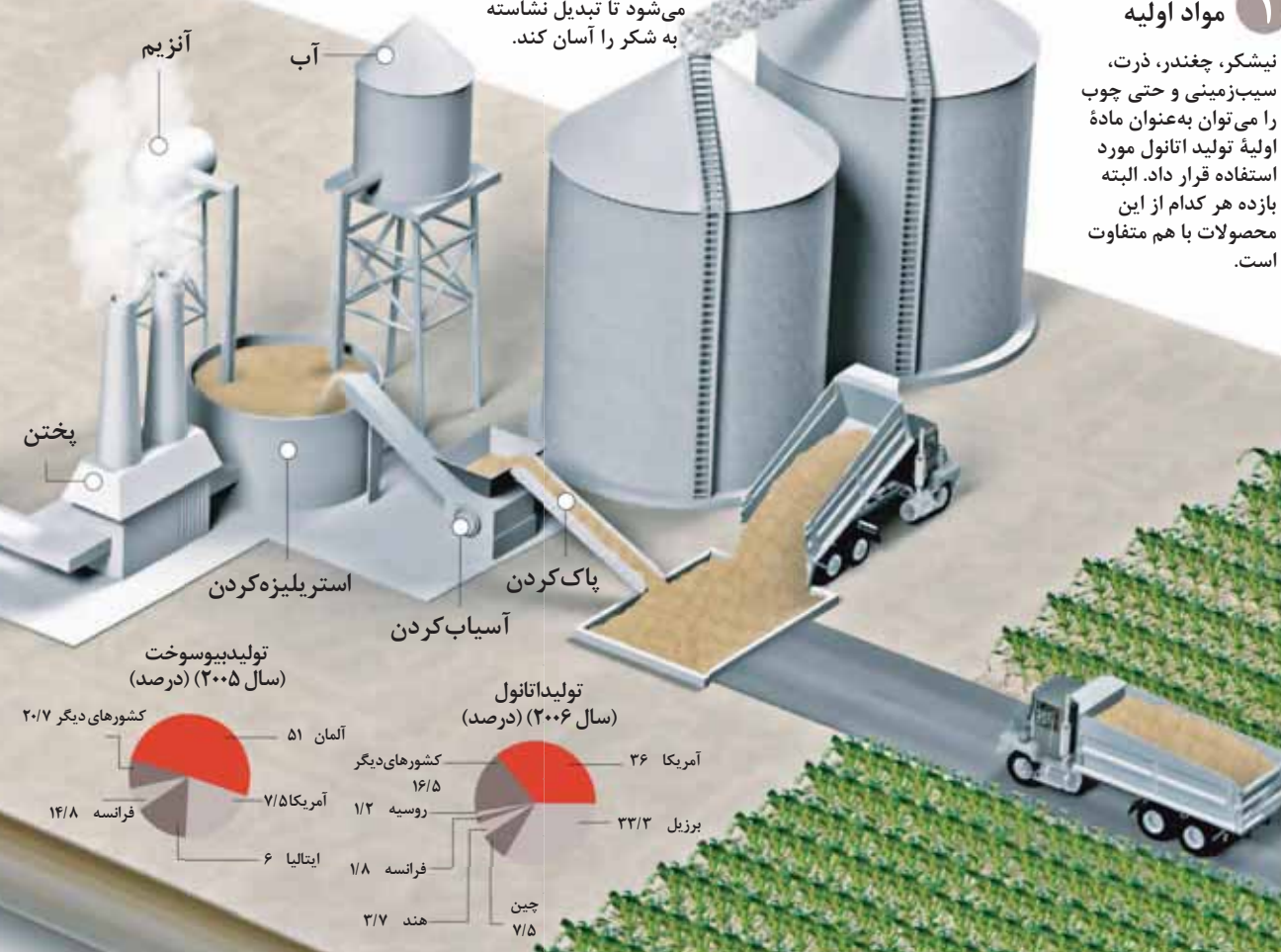
در این مرحله مواد خام آسیاب می‌شوند و پودر حاصل با آب ترکیب می‌شود و خمیر به‌دست می‌آید. این خمیر با آنزیمی ترکیب می‌شود تا تبدیل نشاسته به شکر را آسان کند.

۳ حرارت‌دادن

مخلوط در دمای ۱۵۰ درجه‌ی سانتی‌گراد پخته و با آب خنک می‌شود.

۴ تخمیر

برای تبدیل شکر به اتانول، به مخلوط مخمر اضافه می‌شود. فرایند تبدیل ۶۰ ساعت طول می‌کشد که دی‌اکسیدکربن و گرمای زیادی تولید می‌کند. در پایان این مرحله، مخلوط ۱۵ درصد الکل دارد. نام این مخلوط «مالت» است.



دانه ذرت

پوسته

دانه را در برابر رطوبت، حشرات و آسیب‌های دیگر حفظ می‌کند.

مغز (بافت اصلی)

۷۰ درصد وزن دانه خشک را دارد و حاوی نشاسته است. ماده‌ای است که در تهیه اتانول از آن استفاده می‌شود.

هسته

ارزشمندترین قسمت هر دانه است. این بخش تنها قسمت زنده دانه است. حاوی مواد ژنتیکی، ویتامین‌ها و مواد معدنی است و ۲۵ درصد روغن دارد.

تقطیر

در این مرحله ابتدا با شیوه تبخیر، اتانول ۹۶ درصد و سپس با غربال مولکولی، الکل خالص تولید می‌شود. به مخلوط ۵ درصد بنزین اضافه می‌شود تا آماده حمل شود.

۶



۷۰ درصد

اتانول جهان در برزیل و ایالات متحده تولید می‌شود. در برزیل اتانول از نیشکر و در آمریکا از ذرت به دست می‌آید.

شهادت امام علی النقی (ع)

۲ اردیبهشت ماه

نام: علی النقی (ع)
لقب: نقی، هادی، امین، طیب،
ناصح و مرتضی
کنیه: ابوالحسن ثالث
پدر: امام جواد (ع)
مادر: سمائه مغربیه
مدت امامت: ۲۴ سال
حرم مطهر: سامرا

۲۱۲ هجری قمری

تولد در آبادی صریا نزدیک مدینه در
نیمه ذیحجه

۲۱۸ هجری قمری

مرگ مأمون خلیفه عباسی، و
جانشینی معتصم عباسی، برادر
مأمون.

۲۲۰ هجری قمری

شهادت امام جواد (ع)

۲۲۰ هجری قمری

آغاز دوره امامت امام هادی (ع) در
هشت سالگی

۲۳۲ هجری قمری

تولد امام حسن عسکری (ع)

۲۳۴ هجری قمری

تبعید به سامرا

۲۴۸ هجری قمری

به حکومت رسیدن مستعین عباسی

۲۵۲ هجری قمری

برکناری مستعین و به حکومت
رسیدن معتز

۲۵۴ هجری قمری

شهادت امام هادی (ع) به دستور
معتز عباسی در ۳ رجب

شهادت امام موسی کاظم (ع)

۲۴ اردیبهشت ماه

امام کاظم (ع) می فرماید:

دانشی را که نمی دانی، فراگیر و از
آنچه می دانی به نادان بیاموز.
(تحف العقول / ص ۳۹۴)

ولادت امام جواد (ع)

۹ اردیبهشت ماه

امام جواد (ع) می فرماید:

کسی که قبل از آزمودن و کسب
آگاهی به دیگران اعتماد
ورزد، خود را در معرض
نابودی و فرجام سختی
قرار داده است.

(بحار الانوار، ج ۷۸)

ص ۳۶۴

روز معلم

در آن دل شب که استاد و همسرش درباره خوابش صحبت می کردند، در محله دیگری، چراغ اتافی روشن بود و جوانی به کشتن استاد فکر می کرد. در جلسه گروه فرقان گفته شده بود که تصمیم دارند یکی از روحانیون را ترور کنند. او بی درنگ گفته بود: «من این مأموریت را انجام می دهم.» بعد که فهمیده بود محکوم به ترور مرتضی مطهری نام دارد، تنها پرسیده بود: «گناهش چیست؟» رهبر گروه برایش خیلی چیزها گفته بود؛ اما آنچه حالا در ذهنش مانده بود و می شد به بهانه آن زندگی کسی را گرفت، این چند جمله بود: «مطهری یک عنصر طاغوتی است. چرا؟ برای اینکه با رژیم شاه همکاری داشته و استاد دانشگاه بوده است. جرم دیگر مرتضی مطهری این است که او آخوند است. آن هم آخوندی که در رأس شورای انقلاب قرار گرفته است تا نگذارد اسلام انقلابی اجرا شود!» او تا به یاد داشت، در خانه شان از روحانی ها بد شنیده بود و حالا فکر می کرد که اگر یک رهبر روحانی را از سر راه بردارد، خدمت بزرگی به خلق کرده است! البته محمدعلی بصیری هنگامی نادرست بودن این اطلاعات را فهمید که کار از کار گذشته بود و او قلبی را از کار انداخته بود که به عشق نجات انسان ها می تپید!

۱۲ اردیبهشت ماه

بزرگداشت فردوسی

۲۵ اردیبهشت ماه

سراینده کاخ نظم

در میدانگاه بزرگی در بخارا، جمعیت زیادی جمع شده اند دایرهوار، و جوانی با شور و حرارت و لحن شیوا مشغول خواندن اشعاری است. بر چهره مرد جوان عرق نشسته است. از حرارت لحن و شعر خوانی اش مردم به هیجان آمده اند. او بر صفا ایستاده است و به فراخور ایبات، لحنش را تغییر می دهد. گاه دستانش را برهم می زند و گاه آن ها را به هم می ساید. سکوت بر تماشاگران چیره شده است. همه مشتاق شنیدن داستان اند و مرد جوان می خواند:

کنون ای خردمند وصف خرد
بدین جایگه گفتن اندر خورد
کنون تا چه داری بیار از خرد
که گوش نبوشند زو بر خورد
خرد بهتر از هر چه ایزد بداد
ستایش خرد را به از راه داد
خرد رهنمای و خرد دلگشای
خرد دست گیرد به هر دو سرای

خود فردوسی در زمان حیاتش، شاهد نقل شاهنامه بود و همین بزرگترین پاداش برای «سراینده کاخ نظم بلند» بود.

الوندی، عزت اله، فردوسی، انتشارات کمک آموزشی، تهران، ۱۳۸۰.

وفات حضرت زینب کبری (س)

۱۴ اردیبهشت ماه

در دربار یزید...

ای یزید! آیا اکنون که زمین و آسمان را بر ما تنگ کردی و ما را همانند اسیران به هر سو کشاندی، می پنداری ما به نزد خدا خوار شدیم و تو نزد او عزیز و گرامی می باشی؟ و تصور کردی این نشانه قدر و منزلت تو در نزد خداست؟ از این رو، باد غرور به بینی انداخته و به خود بالیدی و خرم و شادمان شدی از اینکه دیدی دنیا در کمند تو در آمده و امور تو سامان یافته و ملک و خلافت ما در اختیار تو قرار گرفته؛ پس کمی آهسته تر! آیا سخن خداوند را فراموش کردی که فرمود: «آن ها که کافر شدند او راه طغیان پیش گرفتند» تصور نکنند اگر به آنان مهلت می دهیم، به سودشان است. ما به آنان مهلت می دهیم تا بر گناهان خود بیفزایند؛ و برای آن ها عذاب خوارکننده ای آماده شده است.

[بخشی از خطبه تاریخی حضرت زینب (س) در دربار یزید]



مبعث

۲۶ اردیبهشت ماه

قیام محمد (ص)

ستون عرش خدا قائم از قیام محمد (ص)
 ببین که سر به کجا می کشد مقام محمد (ص)
 به جز فرشته عرش آشیان وحی الهی
 پرنده پر نتواند زدن به بام محمد (ص)
 به کارنامه منشور آسمانی قرآن
 که نقش مهر نبوت بود به نام محمد (ص)
 سوار رفرف معراج در نوشت سماوات
 سرود صف به صف قدسیان سلام محمد (ص)
 گسیخت هر چه زمان و گریخت هر چه مکان بود
 که عرش و فرش به هم دوخت زیر گام محمد (ص)
 اذان مسجد او زنگ کاروان قرون بین
 خدای را چه نفوذی است در کلام محمد (ص)
 خمار صبح قیامت ندارد این می نوشین
 که جلوه ابدیت بود به جام محمد (ص)
 به شاهراه هدایت گشود باب شفاعت
 صلاى خوان کرم بین و بار عام محمد (ص)
 بخشی از شعر استاد شهریار



ميلاد حضرت علی (ع)

۱۲ اردیبهشت ماه

علی، نمونه انسان کامل

علی علیه السلام پیش از آنکه امام عادل
 برای دیگران باشد و درباره دیگران به عدل
 رفتار کند، خود شخصا انسانی متعادل و
 متوازن بود. کمالات انسانی را با هم جمع
 کرده بود. هم اندیشه‌ای عمیق و دوررس
 داشت و هم عواطفی رقیق و سرشار. کمال
 جسم و کمال روح را توأم داشت. شب،
 هنگام عبادت از ماسوی می پرید و روز، در
 متن اجتماعات فعالیت می کرد. روزها چشم
 انسان‌ها مواسات و از خودگذشتگی‌های او
 را می دید و گوش‌هایشان پند و اندرزها
 و گفتارهای حکیمانه‌اش را می شنید و
 شب، چشم ستارگان اشک‌های عابدانه‌اش
 را می دید و گوش آسمان مناجات‌های
 عاشقانه‌اش را می شنید. هم مفتی بود و هم
 حکیم. هم عارف بود و هم رهبر اجتماعی.
 هم زاهد بود و هم سرباز. هم قاضی بود و
 هم کارگر. هم خطیب بود و هم نویسنده.
 بالاخره به تمام معنی، یک انسان کامل بود
 با همه زیبایی‌هایش.
 از مقدمه کتاب «جاذبه و دافعه علی (ع)»
 شهید مطهری

بزرگداشت سعدی

۱ اردیبهشت ماه

شاعر لحظه‌های دوست‌داشتنی

دانی که چه گفت زال با رستم گرد
 دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد
 *
 دشمن دانا بلندت می کند
 بر زمینت می زند نادان دوست
 *
 گرد نام پدر چه می گردی
 پدر خویش باش اگر مردی

نابره رنج گنج میسر نمی‌شود
 مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد
 *
 سعدی یک جهان معنی را در قالب
 الفاظی کوتاه می‌گنجاند. او را شاعر
 لحظه‌های دوست‌داشتنی می‌نامند. کلام
 سعدی ساده، روان و صمیمی است. همه
 مردم به راحتی می‌توانند با کلام سعدی
 ارتباط برقرار کنند. او از جمله شاعرانی
 است که هم در زمان حیات شهرت داشت
 و هم بعد از وفات.
 منم امروز و تو انگشت نمای زن و مرد
 من به شیرین سخنی و تو به خوبی
 مشهور



حرف‌های پوشیده

تلاش زیادی کردیم تا بتوانیم از یک مدیر همراه وقت بگیریم و دربارهٔ صفحه‌ای که برای بچه‌ها می‌نویسیم، با خودشان گفت‌وگو کنیم و پای صحبت‌هایشان بنشینیم. تلاش‌هایمان به نتیجه رسید و خانم مدیر دبیرستان «ابن‌سینا» منطقه ۱۵ تهران زمانی را اختصاص دادند و ما با دانش‌آموزان کلاس دوم دبیرستان این مدرسه به گفت‌وگو نشستیم.

برق نگاهشان جدیت و تلاششان را یادآور می‌شد. صمیمی، مهربان و محبوب بودند. با گرمی از ما استقبال کردند، آن‌چنان‌که زود با هم آشنا شدیم و گفت‌وگوهای جدی خود را آغاز کردیم. تازه فهمیدیم که چه‌قدر اهل اندیشه‌اند و چه‌قدر حرف برای گفتن دارند.

محیط انتخاب می‌کنند. اغلب افرادی که از اعتمادبه‌نفس کمی برخوردارند و طالب این هستند که توجه دیگران را به خود جلب کنند، دست به هر کاری می‌زنند. برای مثال، از پوشش غیرمتناسب با محیط استفاده می‌کنند که ویژگی این نوع پوشش‌ها می‌تواند رنگ‌هایی باشند که باعث جلب توجه دیگران می‌شوند. پوشش هر کس متناسب با افکار و عقاید اوست، اما بعضی افراد نوع پوشش خود را به‌خاطر نظر اطرافیان انتخاب می‌کنند. پس می‌توان گفت که پوشش هر کس آینهٔ درون اوست.

■ به‌نظر من حجاب یعنی پوشش؛ پوششی که فرد را در برابر آسیب‌ها حفظ می‌کند. حالا هر فردی که قادر به تفکر است، با در نظر گرفتن اعتقاداتش حجابش را انتخاب می‌کند. البته این فقط نصف قضیه است. نصف دیگر، مشکلات بازار ماست. مثلاً فکر کنید فردی تصمیم می‌گیرد برای خرید به بازار برود. بعد از ساعت‌ها گشتن چیزی که با عقاید او تناسب داشته باشد پیدا نمی‌کند و به ناچار چیزی می‌خرد که به عقایدش نزدیک باشد. بعد از مدتی، فرد به پوشیدن این جور لباس‌ها عادت می‌کند و از عقایدش



دربارهٔ چی و چگونه مطلب تهیه می‌کنند؟ برای اینکه فرصت به همه برسد تا نظرشان را اعلام کنند، قرار شد روی برگه‌ای بنویسند و این‌گونه نوشتند:

■ هر پوششی چند ویژگی شاخص دارد و پوشیدن آن به باورها و اعتقادات فرد بستگی دارد. از نظر ما، فردی که روحیهٔ شاد و سرزنده‌ای دارد، غالباً رنگ‌های روشن و متنوعی را برای پوشش خود انتخاب می‌کند. افرادی که عقلانی و منطقی هستند، رنگ‌هایی متنوع اما متناسب با

خودمان را معرفی کردیم و گفتیم از طرف مجلهٔ «رشد جوان» آمده‌ایم تا نقطه‌نظرشان را دربارهٔ این صفحه بدانیم. با صراحت بیان کردند که وقتی مجله به دستشان می‌رسد، ابتدا سراغ مطالب طنز و فکاهی آن می‌روند. درد دل‌مان باز شد و گفتیم تمام آرزوی ما این است که بتوانیم با شفافیت و صداقت نیازهایشان را بدانیم و خواسته‌های منطقی‌شان را منعکس کنیم. هدف از این صفحه را بیان کردیم و پرسیدیم اگر بخواهند شمارهٔ هشتم مجله را بنویسند،



فاصله می گیرد. این باعث می شود ما از سنت ها و اصول حجاب دور شویم.

■ در گام اول باید مشکل تولیدمان را برطرف کنیم؛ تولیدی که شبیه به عقاید و ملیت ما باشد نه تقلید از کشورهای خارجی. به نظر من تعادل از همه چیز بهتر است. تعادل یعنی نه بی پروا بودن، نه پرهیز از همه چیز.

■ مهم این نیست که ما انسان ها چه طور لباس بپوشیم، مهم این است که ما با آن لباس اصل و نسب خود را حفظ کنیم؛ حالا این لباس کهنه باشد یا تازه آن را خریده باشیم. اما متأسفانه در جامعه امروزی بعضی انسان ها سعی می کنند مطابق مد باشند تا بتوانند ظاهر زیبایی داشته باشند. سعی نمی کنند ظاهر باوقار و سنگینی داشته باشند. چشم و هم چشمی می کنند که: مبادا لباس من از دیگری ارزان تر باشد! لباس من حتما باید از همه بهتر باشد. سعی می کنند که در هر موقعیت یک نوع لباس بپوشند و به روز باشند. نوشته ها را مرور کردیم. حرف های جدی و خوبی زده بودند. تعجب ما از این بود که با این همه آگاهی و شناخت، چرا گاهی از

اعتراف کردند این سختی را با جان و دل پذیرا هستند و با وجود نگاه ها و حرف های گاهی طعنه دار بعضی از هم سن و سالان خود، می کوشند در هر شرایطی ارزش هایشان را حفظ کنند. سخن آخر اینکه: چه قدر آگاهی های شما با اعمال و رفتارتان فاصله دارد و چه قدر و چگونه تلاشی می کنید این فاصله ها را کم کنید؟ اساسا این تلاش برای شما در ساخته شدن و رشد شخصیتتان در حال و آینده چه سودی دارد؟ آیا تا به حال به طور جدی به آن فکر کرده اید؟

بچه های این نسل رفتارهای متناقض دیده می شود. وارد بحث و گفت و گو شدیم تا به جمع بندی برسیم. تأثیر محیط و هم رنگ شدن با جماعت از عواملی بود که پاسخ سؤال ما را می داد. به دنبال راه حل بودیم که یکی از ایشان برخاست و گفت: «خب واقعیت این است که قدیمی ها ایمان قوی داشتند. ایمان ما نسبت به ایشان ضعیف تر است. می دانیم که پوشش صحیح چگونه است، اما عمل به آن یا حفظ آن در شرایط مختلف سخت است.» اما دوستان دیگری که وارد بحث شدند،



خنده بر هر دردی دواست؟

مرض خند

تازه‌های پزشکی گواه این واقعیت است که خندیدن و شوخی کردن به‌عنوان پادزهری مشکل‌گشا برای مبارزه با استرس به‌کار می‌رود و می‌تواند راه خوبی برای کاهش رنج ناشی از بیماری‌های جسمی باشد. سال‌های زیادی است که پزشکان دریافته‌اند، بیمارانی که نگرش مثبت دارند و به زبان ساده مثبت‌اندیش هستند و زیاد می‌خندند، بهتر به درمان پاسخ می‌دهند. از سوی دیگر، پاسخ‌های فیزیولوژیکی به خنده شامل افزایش تنفس، ترشح بیشتر آنزیم‌های گوارشی و هورمون‌هاست و فشار خون عادی نیز پیامد مطلوب خندیدن است.

علاوه بر جنبه درمانی و استرس‌زدایی، خنده و شوخی زبانی جهانی است. یک احساس زیبای تأثیرگذار و یک تفریح و سرگرمی طبیعی فرحبخش است. خنده باعث می‌شود مردم بیشتر به خودشان توجه کنند و حصارهای درونشان شکسته شود. حتی جدی نگرفتن مشکل یکی از روش‌های مقابله با استرس معرفی شده است.

از قدیم گفته‌اند **خنده بر هر دردی دواست**. در سالیان اخیر باشگاه‌های خنده تاسیس شده‌اند و در اینکه خندیدن باعث داشتن روحیه خوب و مثبت فکر کردن می‌شود، هیچ تردیدی نیست.

حالا بیایید از زاویه‌ای دیگر نگاه کنیم: آیا خندیدن همیشه درمان است، یا می‌تواند اختلال و مشکل روان‌شناختی هم باشد؟ در ادامه چند اختلال روان‌شناختی را که خندیدن بی‌حد در آن‌ها یکی از علائم بیماری است مرور می‌کنیم.

در اختلالی با عنوان «شیدایی» (که در شماره‌های قبل مجله به آن اشاره نشده بود) افراد

بسیاری از گزارش‌های احساس رضایتمندی بعد از خنده‌های پرفشار و طولانی بیانگر این واقعیت است که خنده از فشار خون و هورمون‌های استرس‌زا می‌کاهد، نرمی ماهیچه‌ها را افزایش می‌دهد و عملکرد سیستم ایمنی را با افزایش سلول‌هایی که با عفونت مبارزه می‌کند، بالا می‌برد.

خنده همچنین باعث رهاسازی آندورفین می‌شود، میزان کشنده‌های درد را که به‌صورت طبیعی در بدن وجود دارند، بالا می‌برد و در نهایت به انسان آرامش می‌بخشد. از این‌رو، بیمارستان‌های بعضی از کشورها به‌صورت رسمی یا غیررسمی از خنده‌درمانی به‌عنوان یکی از تجویزهایشان برای درمان بهره می‌گیرند.



بدون هدف پرانرژی هستند و ممکن است این انرژی در گفتن جوک‌ها و خنده‌های ممتد نشان داده شود. گاهی این افراد برای خندیدن هیچ ترمزی ندارند! آن‌قدر شوخی و خنده می‌کنند که باعث دلخوری دیگران می‌شوند.

در توصیه‌های دینی داریم و نیز افراد مسن (مادربزرگ و پدربزرگ‌ها) می‌گویند که شوخی زیاد دشمنی و دلخوری می‌آورد. یا این اصطلاح که بعد از هر خنده، گریه است، شاید این معنا را داشته باشد که باید از شوخی‌های زیاد و نابه‌جا خودداری کنیم.

افراد شیدا، علاوه بر خنده، علائم دیگری هم دارند.

مثلاً این افراد انرژی زیادی دارند و ممکن است اسباب و وسایل زندگی را تخریب کنند. حتی ممکن است انرژی خودشان را به شکل پرخاشگری نشان دهند. پس

توهمات و صحنه‌های مختلف بینایی همچنان ادامه داشتند. تصویرها دائماً در حال تغییر بودند و رنگ‌های زنده با شدت توجه مرا به خود جلب می‌کردند. بالاخره پس از دو ساعت به حالت عادی برگشتم.» موفن نام این ترکیب را «ال اس دی» (LSD) می‌گذارد. امروزه این ماده به‌عنوان سردرسته مواد توهم‌زا و هذیان‌آور شناخته می‌شود.

تجربه توهمات حاصله را اصطلاحاً «سفر» می‌نامند. اما تشریح همه تغییرات روانی در این سفر بسیار مشکل است، زیرا این اختلالات نه تنها در هر لحظه ممکن است تغییر یابند، بلکه در افراد و در سفرهای گوناگون به‌طور یکسان ظاهر نمی‌شوند.

اثرات عمده این ماده که گاهی به‌عنوان قرص‌های خنده در اختیار قربانیان قرار می‌گیرد، خنده‌های بسیار شدید منتهی به مرگ و اختلالات خلق و خو و واکنش‌های نامساعد روان‌پریشی است. گاهی تغییر حس بینایی ایجاد می‌شود، به نحوی که چیزهای عادی بسیار زشت و دهشت‌آور به‌نظر می‌رسند.

این مواد حس انتقادگری را در انسان از بین می‌برند، اعتقادات هذیانی تولید می‌کنند و باعث بروز توهمات حقیقی در ضمیر آگاهی می‌شوند که خود در حالتی نزدیک به اغتشاش به‌سر می‌برد.

در نهایت هم اگر مصرف‌کننده قرص‌های خنده خیلی خوش‌شانس باشد، با خنده شدید دارفانی را وداع می‌گوید، و گرنه به‌نوعی بیماری روانی دچار می‌شود که دیگر درمانی ندارد و هرگز به حالت عادی باز نمی‌گردد.

پس می‌بینیم که خنده بر هر دردی دوا نیست و گاهی احساسی خوشایند می‌تواند مقدمه‌ای بر دردی بزرگ یا نبود سلامت روان باشد. فراموش نکنیم که خنده و با هم خندیدن نعمت است، اما یاد بگیریم که به هم خندیدن کفران نعمت است و باعث از بین رفتن لطف و محبت افراد نسبت به هم می‌شود.



به‌وجود می‌آید و باعث آلودگی و دیوانگی مسافران می‌شد.

شیمی‌دانی به نام آلبرت موفن در سال ۱۹۴۳ از ترکیب مواد مختلف به ماده‌ای رسید که وقتی به‌صورت تصادفی بخارات آن را در آزمایشگاه استنشاق کرد، حالت سستی و سبکی به او دست داد.

بعد از آن او می‌نویسد: «ناگهان خود را عصبی حس کردم و سرم گیج رفت. به خانه رفتم، اما با اینکه روی تخت دراز کشیده بودم، دچار توهم شدم. بعد از مدتی در من حالت خلسه ماندی به‌وجود آمد و به اجبار چشمانم را بستم؛ زیرا دیگر طاقت دیدن نوری را که از پنجره به اتاقم می‌تابید، نداشتم.

خنده در این اختلال به‌عنوان یک علامت نابه‌نجار و بیمارگونه در نظر گرفته می‌شود.

شاید برای‌تان جالب باشد که نام یک داروی به‌شدت اعتیادآور و علائم آن را بدانید و اینکه از مشتقات آن دارو قرصی تولید شده است به نام «قرص خنده!» در قرون وسطا بیماری خطرناکی به نام «آتش آنتوان مقدس» آدم‌های زیادی را به هلاکت می‌رساند.

مبتلایان به این بیماری ابتدا انگشتان و سپس دست‌ها و بعد پاها را خود را می‌جویدند و آن‌ها را از دست می‌دادند. هیچ‌کس علت این بیماری وحشتناک را نمی‌دانست. کسانی که به‌منظور دیدن قبر آنتوان مقدس به مصر مسافرت می‌کردند، به این بیماری مبتلا می‌شدند.

بیماری در اثر استنشام نوعی قارچ انگلی در فضاهای آلوده استراحتگاهی بین راه



MEAT-FREE STARTERS



Boreks

These small cigar-shaped cheese pastries from Turkey are seen on Middle Eastern menus all over the world

 makes 24
 prep 25 mins
• cook 10-12 mins

6oz (175g) feta cheese, finely crumbled
1 tsp dried mint or 1 tbsp chopped fresh mint
pinch of ground nutmeg
freshly ground black pepper
8 thawed frozen filo sheets
4 tbsp butter, melted

Prepare ahead The pastries can be prepared up to 24 hours in advance of baking.

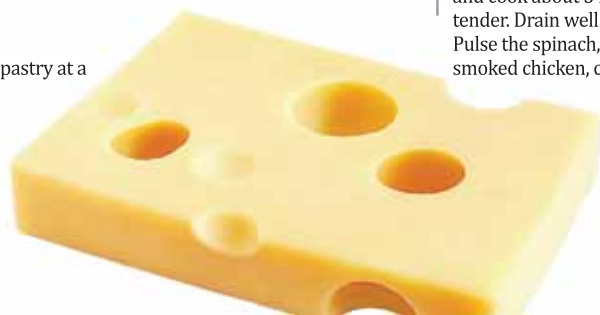
1. Preheat the oven to 350°F (180°C). Combine the feta, mint, and nutmeg, and season with black pepper.
2. lay the filo sheets on top of each other and cut into 3 long strips, 4in (10cm) wide.
3. taking one strip of pastry at a

time, brush with butter.

4. Place a heaping teaspoon of the cheese mixture at one end. Roll up the pastry into a cylinder, stopping after rolling one-third to fold over the long sides of the filo to completely enclose the filling, then finish rolling. Make sure the ends are tightly sealed. Transfer to the baking sheet and cover with a damp paper towel. Do not let the pastries touch each other.

5. lightly brush another baking sheet with the butter. Arrange with the remaining butter. Bake for 10-12 minutes, or until crisp and golden. Serve hot or warm.

Good with Middle Eastern dishes as part of a meze platter:



Smoked Chicken and Spinach Filo Triangles

These flaky parcels are delicious served hot or cold as an appetizer

 makes 6 servings
 prep 25 mins • cook 20 mins
 suitable for freezing before baking

1 tsp olive oil
8oz (225g) fresh spinach, washed, tough stems removed
4 scallions, white and green parts, finely chopped
4oz (115g) smoked chicken
3 1/2 cup crème fraîche or heavy cream
1 tbsp chopped tarragon
1 tsp Dijon mustard
grated zest of 1 large lemon
2 1/2 cup toasted pine nuts
freshly ground black pepper
4 thawed frozen filo sheets
4 tbsp butter, melted
4 1/2 cup Parmesan cheese, grated

Prepare ahead The triangles can be covered and refrigerated for up to 1 day.

1. Preheat the oven to 350°F (180°C). Heat the oil in a medium saucepan over medium heat. Add the spinach, cover, and cook about 5 minutes, until tender. Drain well and let cool. Pulse the spinach, scallions, smoked chicken, crème fraîche,

tarragon, mustard, and lemon zest in a food processor until coarsely chopped. Stir in the pine nuts and season with pepper.

2. line a baking sheet with wax paper. Place 1 filo sheet on the work surface, with the short side running horizontally. Cover the remaining filo with a damp paper towel to prevent drying. Brush the filo sheet with melted butter. Top with a second sheet and brush again with butter. Cut the filo pastry into three 4in (10cm) strips. Place a heaping spoonful of the chicken mixture about 1/2in (13mm) below the top of a strip. Fold the right corner of the strip diagonally to the left to form a triangle that covers the filling. Fold the triangle with the filling down, and repeat folding down and over until you reach the end of the strip. Brush with butter and place on the baking sheet. Repeat with the other 3 strips, then with 2 more filo sheets and the remaining filling. Sprinkle with the Parmesan.
3. transfer to a lightly oiled baking sheet. Bake for 20 minutes, until golden brown. Serve hot or warm.

Pastry- and Bread-based Appetizers

COOKING TECHNIQUES

Wild Mushroom Tartlets

Earthy mushroom tartlets get an elegant accent with chive hollandaise sauce

-  prep 40 mins, plus chilling
-  cook 40 mins
-  six 4 in (10cm) tart pans with removable bottoms, baking beans

For the filling

21/ cup boiling water
21/ oz (15g) dried porcini mushrooms
2 tbsp butter
14oz (400g) cremini mushrooms, sliced
1 small onion, finely chopped
1 tbsp fresh lemon juice
4oz (115g) cream cheese
salt and freshly ground black pepper
6 tbsp chive hollandaise sauce
chopped fresh chives, for garnish

For the pastry

1¼ cups all-purpose flour, plus extra for dusting
6 tbsp butter, chilled and diced
1 egg yolk mixed with 2 tbsp water

1. dried mushrooms in the boiling water for 20 minutes to soften. Drain and chop the soaked mushrooms. Heat the butter in a frying pan over medium-high heat. Add the

mushrooms and onion and cook 5 minutes, until the mushrooms are softened. Add the soaked mushrooms and cook about 5 minutes more, until the mushrooms are sizzling. Stir in the lemon juice. Let cool. Pulse the mushroom mixture and cream cheese in a food processor until combined. Season with salt and pepper.

2. meanwhile, make the pastry. processor until it resembles coarse bread crumbs. Add the egg mixture and pulse just until it clumps together. Gather into a disk, wrap in plastic wrap, and refrigerate for 30 minutes. Have ready the tart pans with removable bottoms. Divide the dough into 6 portions, and roll out each on a lightly floured work surface into a 18/ in (3mm) thick round. Line each pan with a round, trimming the excess dough. Prick the dough with a fork. Refrigerate for 30 minutes.

3. Have ready the tart pans with removable bottoms. Divide the dough into 6 portions, and roll out each on a lightly floured work

surface into a 81/ in (3mm) thick round. Line each pan with a round, trimming the excess dough. Prick the dough with a fork. Refrigerate for 30 minutes.

4. Preheat the oven to 400°F (200°C). Line each tart pan with parchment paper and fill with baking beans. Bake for 10 minutes. Remove the paper and beans and bake until the crusts are lightly browned, about 5 minutes more. Remove the pans from the oven. Reduce the oven temperature to 375°F (190°C).
5. spread the mushroom mixture in the pastry shells. Top each with 1 tbsp hollandaise sauce. Bake for 10 minutes, until the hollandaise glazes. Remove the tarts from the pans and transfer to plates. Sprinkle

with chives and serve hot.

Leftover HoLLandaise
You will have leftover hollandaise sauce. Refrigerate the sauce for up to 1 day. Spoon the cold sauce over hot food, and the warmth of the food will heat and melt the sauce.



رسیده‌ها و Callها

فریدا زینالی / تبریز

داستان والیبالیست

این نه اولین و نه آخرین بار است که دود ماشین می‌خورم. در این سرمای صبحگاهی، من مانده‌ام و سکوت. کش ماسک اذیتم می‌کند، ولی چاره‌ای ندارم؛ باید آن را به صورتم بزنم. نمی‌دانم هوا وارونه است یا ما! با کوله‌پشتی چرم، پالتوی کرمی و کتانی‌های خاک خورده، چشم به راه اتوبوس دوخته‌ام. پالتویم کوتاه است و آستینم را کامل نمی‌پوشاند؛ سردم شده است. نوعی سنگینی بی‌دلیل احساس می‌کنم، ولی از طرفی هم آرزو می‌کنم که آن اتوبوس آبی نیاید. اتوبوس به راه می‌افتد. کارتم بلندتر از همیشه صدا می‌دهد. باز همه چشم‌ها به من است. حتی آن پیرزنی که نان‌هایش را روی چادرش گذاشته و دختر بچه‌ای که به زور چشمانش را باز نگه داشته است؛ احتمالاً برای تماشای من! جز دختر جوانی که سرش را به شیشه تکیه داده و خوابیده، همه به من خیره شده‌اند. به سردی جواب نگاه‌هایشان را می‌دهم. ولی از طرفی هم درکشان می‌کنم. سالی چند بار دختر ۱۸۶ سانتی می‌بینند؟ دست خودشان نیست. من هم جایشان بودم، نگاه می‌کردم. از این اتوبوس

بیزارم؛ به‌خاطر این لامپ‌های بی‌مصرف که هیچ‌وقت روشن نیستند. سقفش کوتاه‌تر از بقیه است و مجبور می‌شوم دولا بایستم. پاها به اندازه عرض شانه باز، زانوهای هم اندکی شکسته ایستاده‌ام. انگار نگاه‌ها کم‌کم دور می‌شوند. جایی برای نشستن نیست. نیم ساعت می‌گذرد. پاهایم حسایی ورم کرده‌اند. تکانشان می‌دهم، مورمور می‌شوند. پیاده می‌شوم و قامت‌م را راست می‌کنم. صدایی از کمرم می‌آید. انگار مهره‌هایم اظهار وجود می‌کنند. دوروبر خلوت است. از مه چیزی دیده نمی‌شود. شروع می‌کنم به دوی نرم... مسافت را به سرعت طی می‌کنم. درست به‌موقع... صدای مربی می‌آید: «کتف‌هاتون رو خوب گرم کنین، بهرین بالا. امروز آبشار تمرین می‌کنیم.»

دوست خوبم!

داستان‌ت بسیار زیباست. توجه به جزئیات و پرداخت آن‌ها، نوشته‌ات را جذاب و خواندنی کرده است. آینده بسیار خوبی را در نوشتن برایت می‌بینم. بیشتر بنویس و برایمان بفرست. منتظریم.



پیغام در گیر

دوستی زنگ زده و گفته: «ما با بالش‌مون چالش داریم. نه اینکه نتونیم بخوابیم، بلکه وقتی می‌خوابیم دیگه نمی‌تونیم بیدار شیم. چیکار کنیم؟»

دوست عزیزم، شما با بالشت وارد چالش نشو، آفرین!
دوستی زنگ زده و گفته: «عدد نپر چیه؟ مگه عددها هم می‌پرند که این نپر شده است؟»
ما هم نمی‌دانیم دوست عزیز. شاید اشتباه تایپی باشد. شاید هم منظورشان عدد «نپر» است؛ مثل مرغ نیز. دوست عزیز بهتر است لااقل شما یک بار مطلب را بخوانید. کمی هم از مغزتان استفاده کنید. حیف است این قدر نو و آکبند مانده است.



پیامک‌های کال



دوستی با پیش‌شماره ۰۹۱۶ پیامک زده و گفته: «من تیرهای مجله‌تون رو خیلی دوست دارم. لطفاً همه مجله‌تون تیر بشه.»

دوست عزیز تیرت دوست داری؟ باشه، بگو هر قدر خواستی تیرت می‌خرم برات از بازار.
دوستی با پیش‌شماره ۰۹۲۱ پیام داده و گفته: «زنگ اندیشه خیلی باحاله! ما همه کارایی که عکسش رو توی مجله می‌ذارید، انجام می‌دیم و کلی می‌خندیم!»
دوست عزیز، اون عکسا و مطالب واسه اینه که شما اون کارا رو انجام ندین. مثل اینکه برعکس شده. مغزت رو وارونه گذاشتی سر جاش.





زهرآ ترابی / سامن همدان

خنده کریستالی

ابرها در خوابگاهشان آرمیده‌اند. آسمان تخت‌های دو طبقه یا سه طبقه ابرها را در خود جای داده است. دیشب ماه برایشان لالایی گفته بود. دیشب شب چهارده بود و ماه امشب نیست.

سکوت حکمفرما بود. ناگهان ابری از طبقه سوم خود را به روی زمین سراند و گفت که خوابش نمی‌برد و می‌خواهد در طبقه اول بخوابد. به‌دنبال او ابرهای دیگر هم که خواب از سرشان پریده بود و سالیان درازی بود که جایگاه مشخصی داشتند و از جای خود خسته شده بودند، اعتراضشان بلند شد.

آسمان خوابش می‌آمد، ولی سرپرستی

دوست خوبم!

داستان بسیار زیبا و شاعرانه‌ات را خواندم. خیال و تصویرسازی در داستانت موج می‌زند. اینکه آسمان و نظم آن را به این زیبایی تصور و تخیل کرده‌ای، مرا هیجان‌زده کرد. به خیال‌پردازی و نوشتن ادامه بده. برایت آرزوی موفقیت می‌کنم.



نامه‌های برقی

چشمم پیاله پیاله جنون شده است»
دوست عزیز نمی‌گفتی هم معلوم بود که این شعر از خودت است. دستت درد نکند واقعاً!

خانم کوثر طالبی از نمی‌دانم کجا نامه برقی زده و نوشته: «سلام، شعر زیر نتیجه یک دل‌گرفتگی سر زنگ حسابان بود. امیدوارم با گفتن عیب‌هاش به بهتر شدنم کمک کنید!

هوا ابری، دلم تنگ و جهان تنگ
نه یک آبی، نه بارانی، نه یک رنگ
پر از بغض و تپش‌های غم‌انگیز
پر از عطر خیالی خاطرانگیز
پر از آوای تلخ روز باران
پر از اشک و غصه‌های خیابان
جهان کوچه، زمین خیس از ترانه
همه دنیا بهای یک بهانه
همه دنیا پر از حرف نبودت
دل من تنگ باران حضورت»

خب دوست عزیز، به گفته خودت این شعر حاصل دلتنگی بود سر زنگ حسابان. حالا اگر ما چیزی بگوییم، دلت سر زنگ حسابان باز می‌شود؟!

رضا نوذری از «جرقویه سفلی» در اصفهان نامه الکترونیکی زده و نوشته: «با سلام خدمت شما. بنده خیلی دوست می‌دارم که در نوشتن مجلات رشد همکاری کنم و خواهش می‌کنم از شما که این جانب را در نوشتن مطالب قبول کنید تا مطالبی زیبا برایتان ارسال کنم. با تشکر از تمامی دوستان.»

ما هم می‌گوییم: «قبول. اصلاً تو قبولی آقا. بفرست خب. نفرستاده ما چی را قبول کنیم؟! اصلاً قبول نمی‌کنیم! خب بفرست برادر دیگر استخاره ندارد که. مگر فرستادن یک مطلب چه قدر هزینه دارد که اول ما باید قبول کنیم، بعد شما بفرستی؟!»

بهرنگ بهروزی‌نیا از آمل نامه برقی نوشته که: «سلام، شعر سپیدی از خودم برایتان می‌فرستم: تنها موهوم قابل رؤیت به مدد دو عنبیه فلزی شاهکار خلقت خدا بیشتر از نرگس چشم تو، سنگی دلت است کاه را صرصر برد دل تو از سیل خوناب مردمانم تکان هم نخورده کاشکی زمین بال در می‌آورد و پرواز می‌کرد و می‌دید دلت تکان نمی‌خورد دلت ناقض نیوتن شده است

و خدایی که همین نزدیکی است

جهانی که پیرامون ما قرار دارد، کتابی از نشانه‌های خداوند است. کتابی که صفحات آن ما را به فکر فرو می‌برد. ما در ۷ شمارهٔ قبل به موارد فراوانی از تنظیم‌های ظریف طبیعت اشاره کردیم. تنظیم‌های ظریفی که به وجود آفرینندهٔ قدرتمند جهان دلالت می‌کنند. اکنون می‌خواهیم نگاهی کلی به این موضوع کنیم و ببینیم رابطهٔ انسان، طبیعت و خداوند چگونه است؟



من هستم

ممکن است بتوانیم «وجود» داشتن دیگران را منکر شویم و آن‌ها را زائیدهٔ فکر و خیال خودمان بدانیم، اما در مورد خودمان نمی‌توانیم این حرف را بزنیم. اولین چیزی که هر کسی می‌داند، این است که خودش وجود دارد. فلاسفه به این نوع آگاهی «علم حضوری» می‌گویند.

واجب‌الوجود

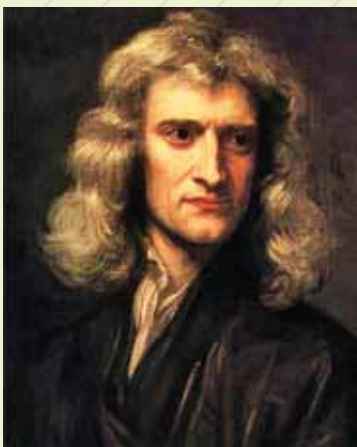
فلاسفه به مفاهیم عادی و معمولی نگاه ویژه‌ای دارند و آن‌ها را با دقت بیشتری بررسی می‌کنند. یکی از این مفاهیم «وجود» است. در یکی از براهین فلسفی که به «برهان وجوب و امکان» معروف است، اثبات می‌شود که اگر «وجود» وجود داشته باشد، حتماً «واجب‌الوجود» هم وجود دارد. واجب‌الوجود که معنایی شبیه به واژهٔ خدا (خود+آ) دارد، به معنای چیزی است که برای وجود داشتن خودش نیازی به چیز دیگری ندارد. فارابی، ابن‌سینا، خواجه نصیرالدین طوسی و... این برهان را در کتاب‌هایشان مطرح کرده و توضیح داده‌اند.

خدا

چون ما وجود داریم، حتماً واجب‌الوجود (خدا) هم وجود دارد.

دانشمندان و خدا

لایب نیتس^۱، که بیشتر به علت کارهایش در حساب دیفرانسیل و انتگرال مشهور است، می‌گوید: «این خصوصاً در علوم است ... که ما عجایب خداوندی را می‌بینیم ... به همین علت است که من از ابتدای جوانی، خود را به علومی که دوست دارم، سپرده‌ام.»



نیوتن وقتی معروف‌ترین کتاب خودش (Principia) را دربارهٔ مکانیک می‌نویسد، می‌گوید: «من (در این کتاب) نگاهم به آن اصولی بود که ممکن است مردم را به سوی اعتقاد به خدا سوق دهد و هیچ چیز بیش از این مرا خوش‌حال نمی‌کند که متوجه شوم، کتابم برای این منظور مفید بوده است.» او جهان اطراف ما را نشانهٔ وجود خدا می‌داند و می‌گوید: «آیا از پدیده‌ها بر نمی‌آید که موجودی غیرجسمانی، حتی و حکیم وجود دارد؟»

«آیا به آسمان بالای سرشان نظر نکرده‌اند که آن را چگونه بنا کرده و زینتش داده‌ایم که هیچ‌گونه خلل و شکافی در آن نیست؟» (ق/۶)

برهان نظم

از ابتدای تاریخ، انسان شاهد جهان عجیبی در اطراف خود بوده است. شاید در آغاز اطلاعات ما از این جهان بسیار ابتدایی بود، اما امروزه با پیشرفت‌های فراوانی که در علم و فناوری رخ داده است، درک بسیار دقیق‌تری از جهان اطرافمان داریم. ما قوانین طبیعت را می‌شناسیم و می‌توانیم دربارهٔ چگونگی آن‌ها فکر کنیم. امروزه با استفاده از شبیه‌سازی‌های رایانه‌ای می‌دانیم که اگر در جهان ما، نیروی گرانش کمی قوی‌تر یا ضعیف‌تر بود، شرایط مناسب برای پیدایش انسان پدید نمی‌آمد. اگر نیروهای هسته‌ای جور دیگری بودند، ستاره‌ها شکل نمی‌گرفتند و عناصر مورد نیاز برای پیدایش انسان به‌وجود نمی‌آمد. اگر ابعاد جهان ما متفاوت بود، پیدایش ما محال بود. اگر میزان ماده‌ای که در جهان ما وجود دارد و حتی نحوهٔ پخش شدن این ماده، تغییر اندکی می‌کرد، یا هیچ ستاره و کهکشانی شکل نمی‌گرفت یا جهان به دنیایی از ابرسیاه‌چاله‌ها تبدیل می‌شد. در نتیجه موجودی به نام انسان شکل نمی‌گرفت. خلاصه اینکه امروزه دانشمندان متوجه شده‌اند که «قوانین فیزیک و شرایط اولیهٔ جهان ما دقیقاً به صورتی است که انسان بتواند به‌وجود بیاید». کیهان‌شناسان به این موضوع، «اصل آنتروپیک» می‌گویند. رابرت جاسترو (رئیس مؤسسه و رصدخانهٔ مونت ویلسون آمریکا) می‌گوید: «اصل آنتروپیک خداباورانه‌ترین چیزی است که تاکنون از علم بیرون آمده است».

جهان هماهنگ

در روزگار باستان که دلیل پدیده‌های علمی مشخص نبود، هر پدیده‌ای به‌صورت جداگانه توجیه می‌شد. مثلاً باد یک پدیده بود، صوت یک پدیدهٔ جداگانه و... با چنین تصوراتی، انسان‌های عهد باستان مجبور بودند به خدایان متعددی معتقد باشند. مثلاً یونانی‌ها «وولکن» را خدای آتش و آهن می‌دانستند و «پتئون» را خدای دریاها. اما با گذر زمان، دانشمندان پدیده‌های متفاوت علمی را یکی پس از دیگری با هم متحد کردند. مثلاً فهمیدند که «صوت» و «باد» هر دو به‌دلیل حرکت ذرات هوا اتفاق می‌افتند و «تور» و «گرما» دو نمود متفاوت از تابش الکترومغناطیسی هستند. امروزه می‌دانیم که عناصر گوناگون طبیعت در ساختارهای ریز از قوانین یکسانی تبعیت می‌کنند و همگی از الکترون و پروتون تشکیل شده‌اند. حتی کار به اینجا ختم نشده است و دانشمندان فهمیده‌اند که ذرات ریزتری به‌نام «کوارک»‌ها، ساختارهای ریزتر را می‌سازند. اینستین حدود ۳۰ سال آخر عمرش را صرف این موضوع کرد تا بتواند به «نظریهٔ همه چیز» دست پیدا کند. البته او موفق نبود، ولی این تلاش‌ها هنوز ادامه دارد. انگیزهٔ مهم اینستین این بود که می‌دانست «جهان قوانین واحدی دارد. قوانینی که با هم در تضاد نیستند و کاملاً هماهنگ هستند». اصلاً چیزی که باعث می‌شود علوم تجربی معنا داشته باشد، همین موضوع است. والا اگر هر گوشه از جهان قوانین مجزایی داشت و هر زمانی به گونهٔ متفاوتی رفتار می‌کرد، شناخت طبیعت غیرممکن بود.

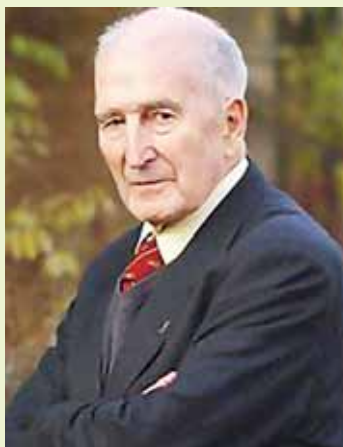
«اگر در زمین و آسمان غیر از خدای یگانه خدایان دیگری می‌بود، قطعاً زمین و آسمان تباہ می‌شدند» (انبیا/۲۲).

برنامهٔ خلقت

با این نشانه‌ها متوجه می‌شویم که خدای ما دانا و آگاه است و جهان را براساس فکر و برنامه خلق کرده است.

توحید

وقتی در جهان قوانین ثابت و واحدی حکمفرماست، پس مدیر و قانون‌گذار این جهان هم واحد است.



بی‌نوشته‌ها
Wilhelm Leibniz^۱
Anthony Flew^۲

عمر خود را صرف ترویج بی‌خدایی کرده بود، اما حدود ۱۰ سال پیش، در سن ۸۱ سالگی، با مشاهدهٔ پیشرفت‌های علم ژنتیک متوجه شد که ساختارهای نظام‌مندی که در جهان اطرافمان مشاهده می‌کنیم، بدون وجود خالق قابل توجیه نیست. به این ترتیب شروع به نگارش کتاب جدیدی کرد و در آغاز آن نوشت: «از آنجا که اشخاصی تحت‌تأثیر افکار من به گمراهی افتاده‌اند، به این وسیله می‌خواهم زیان عظیمی را که ممکن است به آن‌ها زده باشم، جبران کنم».

البته همهٔ دانشمندان این‌طور نیستند و برخی سعی می‌کنند، شواهدی را که در جهان وجود دارد، با «اگر» و «شاید» به گونهٔ دیگری توجیه کنند و از پذیرفتن خالق‌ی توانا که هدفی از آفرینش داشته است، فرار کنند. مثلاً می‌گویند: «شاید تعداد بی‌شماری جهان دیگر وجود دارد که هر یک به‌صورت تصادفی دارای قوانین فیزیکی و شرایط اولیهٔ متفاوتی است و ما در یکی از آن‌ها که همهٔ شرایطش ایده‌آل است، به‌وجود آمده‌ایم.» یکی از این متفکران که به وجود خدا اعتقادی نداشت، آنتونی فلو^۲ بود. او تمام

خرجی که دخلت رانیآورد

در شماره قبل در مورد «درآمد» سخن گفتیم. در این نوبت در مورد «شیوه هزینه کردن درآمد» سخن خواهیم گفت. از دیدگاه دینی، هزینه کردن نیز مانند درآمد دارای معیارها و ضوابطی است. یکی از تصورات نادرستی که باعث سوءتفاهم در هزینه کردنها شده، آن است که خرج کردن درآمد امری شخصی است و فرد در قبال آن مسئولیتی ندارد؛ در حالی که اینگونه نیست.

شیوه هزینه کردن

در قیامت از چه کسی می پرسند؟

جدا از تأمل در چگونگی کسب درآمد، باید به مصرف درآمد و نوع هزینه کردن آن نیز اندیشید. پس به فرض حلال بودن درآمد، انسانها حق ندارند درآمد حلالشان را هرگونه و هر اندازه که بخواهند، مصرف کنند.

در آموزه های دینی آمده است که در آخرت، همان طور که از چگونگی کسب درآمد سؤال می شود، نوع خرج کردن آن نیز مورد پرسش قرار می گیرد. از پیامبر (ص) نقل شده است که فرمود: «در قیامت بنده قدم از قدم بر نمی دارد، مگر آنکه از چهار چیز از او سؤال شود: یکی این است که مال خود را چگونه به دست آورده است، دیگر آنکه چگونه آن را خرج کرده است و...» (بحارالانوار، جلد ۶: ص ۲۵۸).

الگوی درست هزینه کردن درآمد

اگر بپذیریم که هر خانواده بنگاه اقتصادی کوچکی است که مثل هر بنگاه اقتصادی دیگری به مدیریت منابع نیاز دارد، می پذیریم که باید با اندیشه و با برنامه عمل کرد.

شیوه هزینه کردن درآمد

■ هزینه ها و مصارف شخصی و رفاه خانواده

آیات و روایات زیادی تأکید دارند که انسان باید از نعمت های

حلال مادی در جهت رفع نیازهایش استفاده کند. در شماری از روایات آمده است که خداوند دوست دارد بهره‌گیری از نعمت‌هایی را که به بنده‌اش داده است، ببیند.

پیامبر (ص) فرمود: «خداوند متعال زیباست و زیبایی را دوست دارد و دوست دارد اثر نعمت خود را در بنده‌اش ببیند. او فقر و فقرنمایی را دشمن دارد» (میزان الحکمة، جلد ۲: ۷۷۳).

اسلام هیچ‌گاه انسان را از مصرف به‌جا و مناسب باز نداشته است. در قرآن مجید آمده است: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چیزهای پاکیزه‌ای را که خدا برای شما حلال کرده است، حرام نکنید و از حد تجاوز نکنید؛ زیرا خدا متجاوزان را دوست ندارد» (مائده/ ۸۷).

تأمین نیازهای خانواده نیز مورد تأکید است. این موضوع آن‌قدر اهمیت دارد که در روایتی از امام سجاد (ع) آمده: «پسندیده‌ترین شما نزد خدا آن کس است که رفاه بیشتری را برای خانواده خود فراهم آورد» (الحیة، جلد ۶: ۲۰۶).

■ کمک به نیازمندان و دیگر خدمات اجتماعی

انسان مسلمان افزون بر نیازهای شخصی در زندگی، بخشی از درآمد خود را به نیازمندان و دیگر مشارکت‌های اجتماعی اختصاص می‌دهد. او تنها به فکر خود نیست و به دیگران نیز می‌اندیشد و با این کارهای خیر، رضای خدا را در نظر دارد. او زندگی را در وسعت بی‌پایان خود در نظر می‌گیرد و این است که توشه راه فراهم می‌آورد. او از قرآن آموخته است که: «با آنچه خدایت داده است، سرای آخرت را بجوی و سهم خود را از دنیا فراموش نکن و همچنان که خدا به تو نیکی کرده است، نیکی کن» (قصص/ ۷۷).

در روایات اسلامی مکرر تأکید شده که این‌گونه هزینه کردن‌ها در واقع ذخیره‌سازی برای زندگی پس از مرگ است. انسان مسلمان از امام علی (ع) آموخته است که: «اسراف را رها کن، میانه‌روی را در پیش گیر و امروز را به یاد فردا باش و از مال به اندازه ضرورت نگاه دار و اضافه آن را برای روز نیازمندی‌ات در قیامت، با صدقه و انفاق پیش فرست» (نهج‌البلاغه، نامه ۲۱).

■ پس‌انداز، سرمایه‌گذاری تولیدی و تجاری

بخش سوم هزینه‌ها سرمایه‌گذاری است، برای اینکه همه سرمایه را مصرف نکنند و نیازمند نشود.

نکته‌ای که نباید فراموش کنیم، مدیریت هزینه‌هاست. زیرا بین این سه بخش معادله‌ای برقرار است. نبود تعادل و اعتدال در آن‌ها باعث آسیب رسیدن به پایداری اقتصاد خانواده در درازمدت و نیز نبود تعادل اجتماعی خواهد شد. پس تنظیم مخارج مصرفی بسیار اهمیت دارد. این موضوع همان است که امام سجاد (ع) در قالب یک دعا به ما تعلیم داده است.

«پروردگارا! به محمد و آل محمد درود فرست و مرا از اسراف و زیاده‌روی باز دار و بر بخشش و میانه‌روی قوام ده و تنظیم امور زندگی را به من بیاموز و مرا از تضييع نعمت‌ها باز دار» (صحیفه سجاده، دعای ۳۰).



تغذیه و تمرین ورزشکار چگونه باید باشد؟

رژیم ورزشی

همه کسانی که ورزش می کنند، سؤالات زیادی در ذهن خود دارند که بسیاری از آن ها به شرایط تغذیه باز می گردد. با هم مروری داریم بر چند پرسش درباره تغذیه و تمرین ورزشکاران؛ سؤالاتی که شاید به ذهن شما هم خطور کرده باشند. این سؤالات هر چند سؤالاتی ظاهراً پیش پا افتاده اند؛ اما پاسخ به آن ها کاملاً تخصصی است.

چربی برای ورزشکاران ضرر دارد؟

برخلاف آنچه که بسیاری تصور می کنند، چربی یک منبع مهم انرژی است؛ منبعی که به ترمیم بافت ها کمک می کند و در ساخت هورمون ها تأثیر دارد. اما مصرف بیش از حد چربی ها می تواند از بازدهی بکاهد. دلیل این امر نیز تبدیل مولکول های انرژی بدن به مولکول های چربی است. در چنین حالتی، تبدیل چربی به انرژی نیازمند تمرین بیشتر است و طبیعتاً این موضوع از میزان پیشرفت کم می کند. فراموش نکنید که هر ماده مصرفی مقداری چربی در خود دارد و ورزشکار می تواند چربی مورد نیاز بدن خود را از موادی چون بادام زمینی تأمین کند.

همچنین، محققان به این نتیجه رسیده اند که اگر فردی عادی همراه با غذاهای پرچرب، از یک چربی طبیعی (مثل گردو) استفاده کند، این چربی در برابر اثرات مضر چربی ها از عروق خونی محافظت می کند. بنابراین تا می توانید به خوردن چربی های طبیعی عادت کنید!

استفاده از تریدمیل مفید یا مضر؟

شاید شما هم بارها و بارها این جمله را شنیده باشید که تریدمیل برای زنانها ضرر دارد! در حالی که اگر انسان به درستی تمرین نکند، حتی راه رفتن عادی





آب بخوریم یا نه؟

هر ورزشکار تا چه اندازه می‌تواند آب مصرف کند؟

مصرف آب از موضوع‌های بسیار مهم برای همهٔ کسانی است که ورزش می‌کنند؛ بدون توجه به اینکه ورزش آن‌ها به‌صورت حرفه‌ای است یا تفریحی، و بدون توجه به سن و سال و نوع ورزش. نکته‌ای که شاید کمتر به آن دقت شود، کاهش وزن بدن پس از ورزش کردن است. این کم شدن وزن برخلاف آنچه تصور می‌کنید، ناشی از کم شدن چربی‌ها نیست! بلکه به دلیل تعریق و خارج شدن مایعات بدن است. به همین دلیل پس از ورزش می‌توانید به ازای هر نیم کیلو وزن کاهش یافته، ۵۰۰ سی‌سی آب بنوشید.

البته نوشیدن مایعات نباید تنها به پایان تمرین محدود شود. حتماً باید یکی دو ساعت قبل از تمرین هم یکی دو لیوان آب بنوشید تا از هیدراته شدن اطمینان یابید. هنگام ورزش هم هر یک ربع یک بار مایعات بنوشید. بهتر است این مایعات سرد باشند تا سریع‌تر جذب بدن شوند و حرارت بدن را هم پایین بیاورند.

قبل از تمرین یا مسابقه، سبب می‌شود که ورزشکار دیرتر احساس گرسنگی کند. البته دو نکته در این مورد وجود دارد: میزان این غذا نباید آن قدر زیاد باشد که معده سنگین شود. همچنین بهتر است از گوشت سفید استفاده شود.

کاهش سریع وزن مفید است یا مضر؟

شاید دیده‌اید که برخی از افراد در مدتی کوتاه با رژیم غذایی و کم کردن مصرف غذای خود، میزان فراوانی از وزن خود کم کرده‌اند. در مقابل، گروهی نیز نمی‌توانند به سادگی از وزن خود بکاهند. به‌نظر تان کدام گروه شرایط جسمی بهتری دارند؟ برخلاف آنچه اکثر افراد می‌پندارند، دسته‌ای که به سرعت از وزن خود می‌کاهند، به همان سرعت نیز ممکن است چاق شوند. به همین دلیل، وقتی کسی در زمانی کوتاه به سرعت از وزن خود کم می‌کند، قطعاً پس از کنار گذاشتن رژیم غذایی خود، به سرعت دچار اضافه وزن خواهد شد. البته این کاهش و افزایش ناگهانی می‌تواند اثرات بسیار بدی روی قلب بگذارد. بهترین نوع کاهش وزن، کاهشی است که به مرور زمان و با تمرینات هوازی ورزشی (مثل دویدن نرم در مسافت‌های طولانی) صورت گیرد، نه با رژیم غذایی.

او نیز می‌تواند برایش ضرر داشته باشد. راه رفتن و دویدن روی تردمیل هم می‌تواند مثل راه رفتن و دویدن در پیست دو و میدانی باشد. هنگام دویدن روی تردمیل هم وضعیت بدنمان باید مناسب باشد. قوز نکنیم، مستقیم به جلو نگاه کنیم و بازوها از کنار بدن عقب و جلو بروند. عضلات ریلکس باشند، شکم به داخل رفته باشد و گام‌هایمان نیز نه خیلی بلند و نه خیلی کوتاه باشند. در چنین حالتی، هیچ تفاوتی ندارد که در پیست باشیم یا روی تردمیل.

قبل از مسابقات ورزشی چه باید خورد؟

در مورد غذاهایی که قبل از تمرین یا مسابقه مصرف می‌کنیم، باید توجه داشته باشیم: غذاهای سرخ کرده دیرتر هضم می‌شوند و مدت بیشتری در معده می‌مانند. این موضوع موجب افت عملکرد ورزشکار می‌شود. در عوض لازم است که ورزشکار از غذاهایی استفاده کند که کربوهیدرات فراوان داشته باشند. کربوهیدرات‌ها بسیار سریع هضم و جذب می‌شوند و در دراز مدت انرژی زیادی در اختیار بدن قرار می‌دهند. به همین دلیل لازم است از موادی چون سیب‌زمینی، ماکارونی، نان و برنج استفاده کرد. استفاده از پروتئین در وعده‌های غذایی



خنده‌زار

صدای مشاور

آفا کوچولو

مشاور عزیز! اگر شما یک روز چشم باز کنید و ببینید عده‌ای آدم از خدا بی‌خبر، از تمام لحظات زندگی‌تان عکس و فیلم گرفته‌اند و تازه آن‌ها را در مجلات چاپ و در برنامه‌های تلویزیونی (برای میلیون‌ها بیننده) پخش می‌کنند، چه حالی پیدا می‌کنید؟ آیا این حق شما نیست که این‌طور افراد را بگیرید و به سزای عملشان برسانید؟ اگر جوابتان مثبت است، پس چرا فیلم حمله من به مزاحمان زندگی خصوصی‌ام، این همه بقیه را متعجب کرده؟ یعنی من می‌خواهم بدانم ما نمی‌توانیم توی جنگل خودمان، با خیال راحت، پیژامه گشاد راه راه بپوشیم و با یک ظرف تخمه لم بدهیم و برنامه نود را تماشا کنیم؟ خلاصه گفته باشم... یک بار دیگر به بهانه ساختن راز بقا و این‌طور برنامه‌ها دور و بر من پیدایتان شود، یک لقمه چیتان می‌کنم. این هم تصویری از لحظه مجازات متجاوزان به حریم خصوصی‌ام! امضا - یک خرس حساس روی زندگی خصوصی‌اش!

مشاور

البته احترام گذاشتن به حریم خصوصی دیگران لازم و واجب است، ولی راستش من تا قبل از خواندن نامه شما اصلاً فکر نمی‌کردم خرس‌ها هم زندگی خصوصی داشته باشند؛ به خصوص از نوع پیژامه راه‌راهش! راستی شما هم می‌توانید به عنوان تلافی دوربین بردارید و یک مستند با عنوان «راز مردم‌آزاری آدم‌ها!» برای پخش در شبکه جنگل بسازید! چیزی که عوض دارد، گله ندارد دیگر!

کاریکلماتور

علیرضا پاکروان

■ در سکوت حرفی هست که در هیچ الفبایی نیست.
■ قسم خوردم که دیگر قسم نخورم.

■ نمره را آخر بهار می‌شمرند!

سکوت



جناب مشاور من یک زنبوردار چینی هستم که برای شکستن رکورد جهانی، ۵۰۰ هزار زنبور را برای ۴۰ دقیقه روی بدنم تحمل کردم. راستش پس از رکوردشکنی، همه زنبورهایی که روی بدنم نشسته بودند، متفرق شدند و رفتند دنبال کار و زندگی‌شان به جز یک زنبور به اسم هاچ! که هنوز چسبیده به من و می‌گوید: «مامان! بالاخره پیدات کردم! کجا بودی این همه سال؟!» حالا به نظر شما من با این زنبور سمج که در سماجت دست خرمگس جماعت را از پشت بسته، چی کار کنم؟ از طرفی دلم نمی‌آید بزنم با حشره کش ناکارش کنم، از طرف دیگر هم با «مامان مامان!» گفتن آبروی مرا که یک مرد گنده باشم، توی محل برده‌ام منتظر راهکارهای شما هستم... ول کن بچه زنبور! چرا لاله گوشم را می‌کشی؟! صد دفعه گفتم من مامانت نیست! آقای مشاور به دادم برس! راستی یک عکس از لحظه رکوردشکنی‌ام و البته پیدا شدن سروکله هاچ هم برایتان می‌فرستم. (هاچ با دایره قرمز مشخص شده است!) امضا - زنبوردار خسته از رکوردشکنی!

مشاور

دوست زنبوردار چینی‌ام! همه این‌ها تقصیر سازندگان کارتون در کشور همسایه شما یعنی ژاپن است که قهرمان‌های کارتون‌هایشان، پدر و مادرشان را گم کرده‌اند و باید ۸۹ قسمت دنبال والدینشان بگردند تا سرانجام در قسمت نودم، آن‌ها را کشف کنند! البته شاید مسئولان پخش کارتون کشورمان هم بی‌تقصیر نباشند که همه ۸۹ قسمت را نشان می‌دهند، ولی قسمت نودم را پخش نمی‌کنند تا بتوانند باز چند سال دیگر، تکرار ۸۹ قسمتش را روی آنتن ببرند! الان هم تنها کاری که از دست شما برمی‌آید این است که برای این زنبور رنج کشیده، هم پدر باشید، هم مادر، هم خواهر، هم برادر، هم دختر خاله، هم پسرعمو... این‌طوری می‌توانید یک رکورد تازه دیگر را هم بشکنید؛ رکورد خانواده‌دار کردن هاچ!

«زبان زنگ مدرسه بند آمده بود»

نویسنده: صابر قدیمی
همه نگرانش بودند!

برگ درخت‌ها می‌ریخت و کسی خیال برگ‌ها را جمع نمی‌کرد. تخته‌ها و نیمکت‌ها حواسشان به کلاس نبود. زبان زنگ مدرسه بند آمده بود! بعد از چند ساعت، بچه‌ها توانستند بابای مدرسه را در بیاورند. بابای مدرسه در اتاق مدیر مدرسه گیر کرده بود.





جناب مشاور مدتی است که اخبار مربوط به کمبود فضای ورزشی دانش‌آموزان در مدارس، همه ما دانش‌آموزان را غمگین کرده است. چون اگر دانش‌آموزان نتوانند زنگ ورزش با شور و نشاط شلنگ‌تخته بیندازند، قطعاً دچار افسردگی روحی می‌شوند... برای همین هم من به اتفاق چند نفر از دوستانم روش جالبی برای ورزش کردن حداقل پنج شش دانش‌آموز در دو متر جا ابداع کردیم که تصویر آن‌را برایتان می‌فرستیم. به امید آنکه به رؤیت مسئولان محترم برسد و این طرح، در سطح گسترده در مدارس کشور اجرا شود. البته جایزه دادن به ما سر صف هم فراموش نشود، لطفاً! این هم تصویری از طرح ابداعی‌مان: امضا - جمعی از دانش‌آموزان خلاق و ورزشکار

حکایت‌های کوتاه

ماجرای سیلی

مردی با چهره‌ای سرخ و برافروخته به شب شعری درآمد.

سعدی رو کرد به مرد و گفت: «من هم زمانی

چون تو بودم.»

مرد گفت: «واقعاً؟ اما چهره شما که بیشتر به زردی

می‌زند!»

سعدی در پاسخ گفت:

«گویند روی سرخ تو سعدی چه زرد کرد؟

اکسیر عشق بر مسم افتاد و زر شدم»

غنی کشمیری گفت: «با توجه به این سرخی و

برافروختگی باید به ایشان بگوییم:

«سیلی نخوری تا ز کف اهل زمانه

چون مهره شطرنج مرو خانه به خانه»

انوری برای آنکه به مرد دلداری دهد، گفت: «سیلی

برای مرد است ناراحت نباش. فکر نکن مشکلات

فقط برای توست:

«هر بلایی کز آسمان آید

گرچه بر دیگری قضا باشد

به زمین نارسیده می‌گوید

خانه انوری کجا باشد؟»

مرد گفت: «سیلی نخورده‌ام!»

غنی کشمیری گفت: «چرا یا سیلی

خورده‌ای یا صورتت را با سیلی سرخ

نگه می‌داری!»

مرد گفت: «هر صورت سیلی خورده‌ای

سرخ است، اما هر صورت سرخی سیلی خورده

نیست. من نه سیلی خورده‌ام و نه نیاز دارم صورت

را با سیلی سرخ نگاه دارم. ما سرخ پوست‌ها مادرزاد

این‌طوری هستیم.»

مرد گفت: «دست روی دلم نگذارید که دستتان

خونی می‌شود. اما من سیلی نخورده‌ام.»

غنی کشمیری گفت: «چرا خجالت می‌کشی؟ سیلی

خورده‌ای دیگر!»

مرد گفت: «سیلی نخورده‌ام!»



«حکایت کوتاه این ماه» م. وصله پینه

زلزله

«زلزله برای آمدن معمولاً سقف را به در ترجیح می‌دهد.»
شخصی به اعتبار همین جمله این بیت وحشی بافقی را برای زلزله می‌خواند تا شاید او را تطمیع و دست به سر کند: از صحن خانه تا به لب بام از آن من از سقف خانه تا به ثریا از آن تو

سفرهای سازنده! روح‌الله احمدی

قصد دارم که هی سفر بروم
هی سفرهای بی خطر بروم
چون که می‌ترسم از هواپیما
با شتر یا سوار خر بروم
راه را هم که طبق اصل حمار
باید آهسته از وتر بروم
گاه با دوستان باحالم
گاه با مادر و پدر بروم
بروم شهرهای تاریخی
با همه‌جای شهر ور بروم
روی آثار باستانی شهر
یادگاری نوشته در بروم
هر چه تعطیلی است سمت شمال
رشت و چالوس و رامسر بروم
جنگل و کوه و دشت دیگر نیست
تا که من سیزده به‌در بروم
بی خیال طبیعت زیبا
مهم این است من ددر بروم
*
البته حرف‌هایم شوخی بود
من به هر نقطه‌ای اگر بروم
می‌روم تا فقط به قربان
کل این مرز پرگهر بروم

تنبل و درس‌خوان شروین سلیمانی

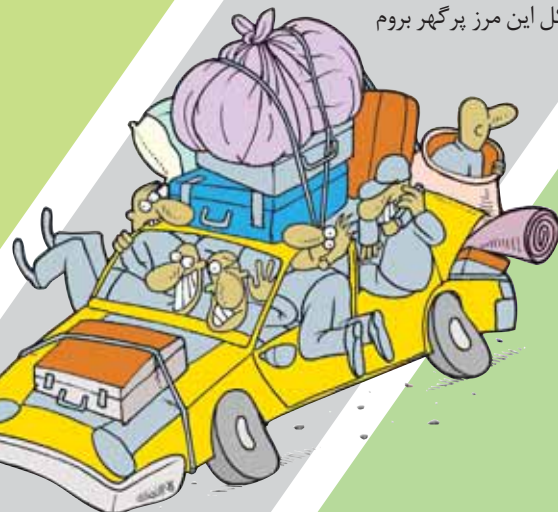
هر آنکس که زرنگ و درس‌خوان است
همیشه بانشاط و شادمان است
زمان درس و پاسخ به معلم
ندارد استرس، بلبل‌زبان است
تگرگ تست اگر بارد، نترسد
که زیر چتر دانش در امان است
شود رستم زمان امتحانات
موفق در عبور از هفت‌خان است
به بام سربلندی می‌رسد او
که مشغول صعود از نردبان است
ولی تنبل ندارد حال خوبی
برایش درس یک بار گران است
پیشانی است و در دریای تحصیل
سوار کشتی بی‌بادبان است
زبان درس را اصلاً بلد نیست
فقط با گیم و بازی هم‌زبان است
همیشه بادبادک‌های فکرش
کنار ابرها در آسمان است
سر درس و کلاس جبر و شیمی
دهانش باز مثل استکان است
زمان امتحان، جای نوشتن
نگاهش روی دست دیگران است
اگر این‌گونه باشد وضع درسش
صد و ده سال اینجا میهمان است
کسی که درس‌خوان باشد تواناست
ولی تنبل همیشه ناتوان است

شعر طنز

امتحان

تازگی‌ها وضع درسم بد شده
بد که نه، از بد شدن هم رد شده
باز وقت امتحانات است و من
گشته‌ام درگیر جنگی تن به تن
درس از مغزم فراری می‌شود
کار من شب زنده‌داری می‌شود
آخرش یک کار مثبت می‌کنم
کله‌ام را باز فرمت می‌کنم
گرچه در مغزم ندارم حافظه
هست چیزی هم به نام معجزه!
من به فکر نمره‌های بیستم
البته اهل تقلب نیستم
می‌روم شاید فرج حاصل شود
اتفاقی نمره‌ام کامل شود

البته حرف‌هایم شوخی بود
من به هر نقطه‌ای اگر بروم
می‌روم تا فقط به قربان
کل این مرز پرگهر بروم





زنگ انشا

عبدالله مقدمی

اوقات فراغت خود را چگونه می گذرانید؟

انشای این هفته ما درباره اوقات فراغت است. ما اوقات فراغت را دوست داریم. چون توی اوقات فراغت بابای ما خانه است و ما به خاطر اینکه بیدارش نکنیم، می توانیم برویم کوچه و با بهرام این ها مسابقه بدهیم و حالشان را بگیریم تا دیگر توی کوچه برای ما کری نخوانند. حتی اگر یک کتک هم از مامانمان بخوریم، می ارزد که زانوی شلوارمان را پاره کنیم و گل فیچی بزنیم توی دروازه بهرام این ها و اوقات فراغتمان را به خوبی بگذرانیم.

البته به قول بابایمان، بر همه واضح و مبرهن است که اصل اوقات فراغت، سه ماه تعطیلی تابستان است که خیلی هوا گرم است. ایشان می گوید که یک حیوان با وفا هم موقع ظهر از خانه اش بیرون نمی رود و ما می رویم تا حال بهرام این ها را بگیریم! ما تابستان ها را هیچ موقع به بطالت نمی گذرانیم و عاقل و باطل نیستیم؛ مثل اکبر که از بیکاری می رود شانس می فروشد!

ما واقعا برای سه ماه تعطیلی خود برنامه ریزی می کنیم و سعی داریم در این سه ماه چیزهای بزرگی را کشف کنیم که هیچ کس بلد نباشد و همه به ما بگویند: «اصغری! جان من این ها را از کی یاد گرفته ای؟!» و ما هم بگوییم که از کسی یاد نگرفته ایم و اگر آن ها هم اوقات خود را به بطالت نگذرانده بودند، می توانستند توی گیم نت محل، اندازه ما کد بازی کشف کنند و باعث افتخار خودشان و خانواده شان بشوند!

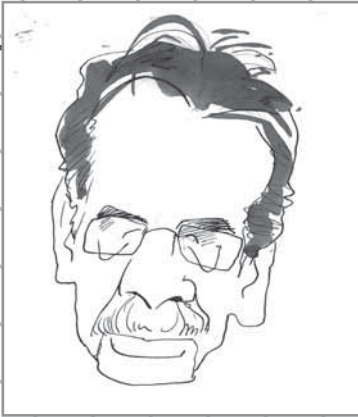
البته ما که ادعایی نداریم، ولی تابستان پارسال، بچه های چند محله را سوسک... ببخشید، بردیم و موفق شدیم لقب «امپراتور» را در گیم نت خیابان بالایی بگیریم. البته ما هر چه داریم، از دعای خیر پدر و مادر و مردم است!

در پایان انشا به قول روزنامه بابایمان، باید خاطرنشان کنیم که ما علاوه بر اینکه در تابستان به اکتشاف و اختراع و بردن تیم کوچه های دیگر می پردازیم، در خانه به مادرمان هم کمک می کنیم و خانه مان را به هم نمی ریزیم و مادرمان هی بهمان نمی گوید: جونم رگ شده! چه قدر این خونه رو تمیز کنم؟! بذار بابا ت بیادا! و این حرف های بد! ما فقط کمک می کنیم و کاری به حاشیه نداریم. حالا گاهی از دستمان در می رود و یک بشقاب هم می شکنیم که آن هم فدای سرمان، قضا و بلا بوده!



کامبیز درم بخش

هم سپید، هم سیاه



شد)، «کتاب‌های مشترک طنزاندیشان امروز ایران»، «میاژ موری که دانه کش است»، «المپیک خنده»، «سمفونی خطوط» و «اگر داوینچی مرا دیده بود» را نام برد.

برگشته خانه اولش یعنی ایران و حاضر نیست هیچ جای دیگری به جز اینجا زندگی کند. نوشته‌های درم بخش مانند کاریکاتورهایش در اجرا، خطی و ساده هستند و در ایده، بدیع و نو. از کتاب‌های چاپ‌شده درم بخش می‌توان «بدون شرح»، «دفتر خاطرات فرشته‌ها»، «کتاب کامبیز» (در ایتالیا منتشر

کامبیز درم‌بخش طراح و کاریکاتوریست مشهوری است. کلی هم جایزه جهانی برده است. از ۱۵ سالگی کار طنز و کاریکاتور را با مجله «سیاه و سپید» شروع کرده و کلی در این سال‌ها دودچراغ خورده است. سال ۱۳۲۱ در شیراز متولدشده و برخلاف همشهری‌اش حافظ، همه جای دنیا را گشته است؛ اما حالا

ناگفته‌های تاریخ

سؤال؟

میوه‌های سرخ. هوا گرم بود. مردی خسته از راه رسید. کتش را درآورد، به شاخه درخت آویزان کرد و زیر سایه درخت دراز کشید.

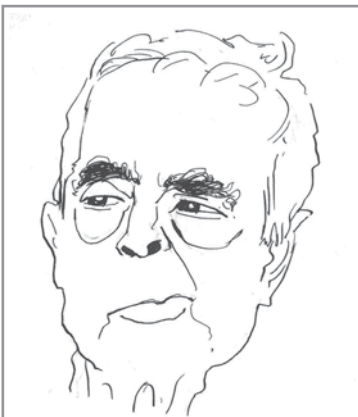
کلاغ پیر

با کلاغ پیر در پارک قیطریه آشنا شدم. او هر بار روایت جدیدی از قصه روباه و کلاغ برای من تعریف می‌کرد. آخرینش این بود که روباه، سراغ پنیر پیتزا را می‌گرفت و کلاغ صدایش را روی سی دی ضبط کرده بود تا دیگر آواز نخواند.

چوبلباسی همیشه یک علامت سؤال بالای سرش بود. سؤال چه بود؟ شاید او از خودش سؤال می‌کرد، چرا من باید تمام عمر کت و شلوار، پالتو، پیراهن و کتودامن آدم‌ها را به دوش بکشم. چوبلباسی از نجارها گله داشت. دلش می‌خواست درختی باشد تنومند با برگ‌های سبز و میوه‌های سرخ. دلش می‌خواست بهار و تابستان و پاییز و زمستان را تجربه کند. چوبلباسی چشم‌های خود را بست و شاخه‌ای شد از درختی تنومند با برگ‌های سبز و

احمد رضا احمدی

رقیب اکبر مشدی



نرودا»، شاعر شیلیایی، رقابت کنم، اما حالا معلوم شده رقیب اصلی‌ام «اکبر مشدی» است. بعضی از کتاب‌های چاپ‌شده احمد رضا احمدی عبارت‌اند از: «احمد رضا احمدی از ایوان خانه‌شان فرار کرد»، «مژدگانی به یابنده احمد رضا احمدی» و «پسرکی به نام احمد رضا احمدی گم‌شده است». و...

احمدی شاعر است و در سال ۱۳۱۹ در شهر کرمان متولدشده است. هم برای کودکان می‌نویسد، هم برای سالخوردگان. شیرین‌کاری‌های زیادی در حوزه ادبیات دارد که شاید دلیلش این است که استاد یک دوره‌ای قنادی داشته است. خودش می‌گوید: جوان‌تر که بودم فکر می‌کردم باید با «پابلو

راوی گفت

مطابق قانون تناسب اگر تعداد عمل‌ها را مثلاً به ۱۰۰ نفر می‌رساندیم ساختمان باید در عرض دو دقیقه به پایان می‌رسید! راوی گفت: «از ۵۰ سالگی به بعد هر روز دو سانتی‌متر به وسعت پیشانی انسان اضافه می‌شود.» راوی گفت: «عجیب است هنگامی که انسان دندان طبیعی دارد آن‌ها را مسواک نمی‌زند، اما هنگامی که دندان‌ها مصنوعی شدند، هر روز آن‌ها را مسواک می‌زند.

راوی گفت: «یکی از دوستان که از ریختن فراوان موی سر در عذاب بود نزد پزشک پوست و مو رفت. پزشک گفت: نگران نباشید این موهای شیری است که می‌ریزد و مثل دندان‌های شیری به جایش موهای دیگر در خواهد آمد.» راوی گفت: «پنجاه سال پیش در دوران دبستان به ما در درس حساب، «تناسب» را آموزش می‌دادند. یک نمونه از مسئله‌های تناسب این بود: ساختمانی در ۱۵ روز توسط ۱۴ عمه به پایان می‌رسد.

کارگاه داستان نویسی

قسمت هشتم

گفت و گو نویسی، دوپینگ داستان

«گفتگو» یا «دیالوگ» یکی از مهم‌ترین عناصر داستان به حساب می‌آید که به صورت صحبت کردن میان «شخصیت‌ها»ی داستان تعریف می‌شود. این عنصر مهم‌ترین وسیله برای «شخصیت پردازی» است. به‌طوری که داستان‌های کوتاه خوب دیالوگ‌های قوی دارند.

دیالوگ در واقع ابزار خیلی مهمی در دست نویسندگان است تا به‌طور «غیرمستقیم» اطلاعات بسیاری را از زبان شخصیت‌های داستان به خواننده بدهد. برای همین گفت‌وگوی خوب آن است که در خدمت جلو بردن داستان باشد، وگرنه به صحبت‌های رد و بدل شده میان دو نفر که هیچ کاربردی در داستان نداشته باشند «مکالمه» می‌گویند نه «گفت‌وگو».

برای اینکه بهتر با مفهوم این دو کلمه آشنا شویم، خوب است بدانیم که در زبان انگلیسی دو واژه‌ی «دیالوگ» (Dialogue) و «کانورسیشن» (Conversation) وجود دارند که تقریباً یک معنی را می‌دهند، اما از نظر نویسندگان دو معنی مختلف دارند.

«مکالمه» صحبت‌های روزمره میان ما انسان‌هاست؛ صحبت‌هایی که هر روز میان ما رد و بدل می‌شود و نباید در داستان کوتاه از آن

استفاده کنیم. بگذارید مثالی بزنم. متن زیر یک «مکالمه» است:

- سلام.
- سلام.
- چه خبر؟
- هیچی، سلامتی، شما چه خبر؟
- ممنون.

حالا به یک «گفت‌وگو» توجه کنید:

- سلام
- چه سلامی، چه علیکی؟!
- هنوز اون ماجرا رو یادته؟
- بله که یادمه! حالا واسه تا بین تا غروب چه طوری حالت رو جا می‌یارم!

خب در متن اول - «مکالمه» - عبارت‌های معمولی که هر روز میان ما رد و بدل می‌شوند، آورده شده‌اند. این مکالمه‌ها هیچ گونه اطلاعات جذاب و جدیدی در مورد شخصیت‌های داستان و... به خواننده نمی‌دهند. خواننده نیز از خواندن این‌طور مکالمه‌ها خسته می‌شود. اما در نوشته دوم - «گفت‌وگو» - دو شخصیت رابطه خیلی خوبی با هم ندارند. از این رو می‌توان گفت «گفت‌وگو» بخشی از شخصیت‌پردازی داستان نیز هست.

مهمان ناخوشایند



آخر شب به دوست پاکنده گفتم: «دیر وقته، بهتره بریم.» دوست از همه جا بی خبر ما اشتباه تاریخی مرا تکرار کرد و گفت: «حالا اگه تو می‌خوای بری برو. با اسفندیار خان تازه آشنا شدیم. خوبه یه چند وقت دیگه بمون.»

دوست پاکنده خجالتی ما هم دم را غنیمت شمرد و فی الفور گفت: «دوستان همه می‌دونن که من تعارف ندارم. باشه حالا که خیلی اصرار می‌کنید، اگه امکان داره یه پیژامه به من بدین. جای خوابم رو هم مشخص کنید. فقط من روی کاناپه می‌خوابم، روی تخت نمی‌خوابم. اونجا جای شماسه. اگه خیلی اصرار کنید، شاید هم مجبور بشم روی تخت بخوابم.»

خلاصه من آن روز دوست پاکنده را در خانه دوست از همه جا بی‌خبر جا گذاشتم و به خانه برگشتم.

چند روز بعد زنگ زدم تا از میهمان‌نوازی دوست از همه جا بی‌خبر تشکر کنم. دوست غول‌پیکر تلفن را جواب داد و گفت:

«رفته بیرون. هر وقت اومد بهش می‌گم که زنگ زده بودی.» سریع تلفن را قطع کردم و با گوشی همراه دوست از همه جا بی‌خبر تماس گرفتم و پرسیدم: «فرشید چه خبر؟»

فرشید تمام بد و بیراهه‌هایی را که تا به آن روز نشنیده بودم، بارم کرد و گفت: «یا خودت با زبون خوش می‌ای این دوست رو از خونه من می‌بری، یا هر چی دیدی از چشم خودت دیدی!» گفتم: «تقصیر خودت بود که تعارف کردی. اون پسر خوبیه. فقط یه مشکل داره: تعارف حالیش نمی‌شه. خیلی رک بهش بگو بره بیرون.»

گفت: «من نمی‌تونم مهمونم رو از خونه بیرون کنم. خودت آوردیش، خودت هم می‌بای می‌بریش. همین امشب. فهمیدی؟!»

فهمیده بودم. کار سختی در پیش داشتم. شب شال و کلاه کردم و با اکراه به سمت خانه دوست از همه جا بی‌خبرم رفتم. زنگ را که زدم، پشت آیفون صدای رستم را شنیدم که گفت: «بله؟»

گفتم: «منم. باز کن.»

گفت: «افشین خونه نیست. من هم بدون اجازه‌اش کسی رو تو خونه راه نمی‌دم. الان‌ها می‌رسه. منتظر وایسا تا بیاد.»

گفتم: «مسخره‌بازی در نیار. در رو باز کن. زشته جلوی در وایسم.»

ولی مثل اینکه دوستانم نه با کسی شوخی داشت و نه تعارف. منتظر ایستادم تا افشین آمد.

افشین تا مرا دید، گفت: «چرا نرفتی تو؟»

خواستم خودم را از تک و تا نیندازم، گفتم: «خودم منتظرت وایسادم تا ببای یه نقشه بکشیم.»

دوستی دارم که از رستم دستان چیزی کم ندارد: قد دو متر و چند سانتی‌متر ناقابل، وزن صدوچند کیلوی بی‌مقدار. کمی خجالتی و غیراجتماعی و مهم‌تر از همه این‌ها بیگانه با سنت‌های حسنه ما ایرانی‌ها، از جمله تعارف.

روزی به خانه دوست دیگری دعوت بودم. از قضای روزگار این رفیق پاکنده خجالتی را در خیابان دیدم. از آنجا که با خصوصیات جناب عالی‌جاهش آشنا بودم، هر قدر خواستم خودم را به ندیدن بزنم، نشد. یعنی دیر شده بود و حضرت دوست مرا دیده بود و نمی‌شد آن موجود دومتری را در میان بقیه آدم کوتوله‌ها که زیر دست و پایش در حال شلنگ‌تخته انداختن بودند، نادیده گرفت.

بعد از مقداری چاق‌سلامتی دوست ما گفت: «حالا کجا با این عجله؟»

در آمدم که: «خونه فرشید. اگه دوست داری تو هم بیا.» و این بزرگ‌ترین اشتباهی بود که می‌توانست در مقابل این موجود خجالتی غیرقابل تعارف از کسی سر بزند.

دوست عظیم و خجالتی ما کمی سرخ شد و گفت: «تو که می‌دونی من خجالت می‌کشم خونه کسی که نمی‌شناسم برم، ولی حالا که اصرار می‌کنی، روی تو رو زمین نمی‌ندازم. باشه میام. ببین چه جور آدم رو تو رودروایسی می‌داری؟!»

من که حالا یک علامت تعجب بالای سرم سبز شده بود و یک علامت سؤال توی دهانم، گفتم: «واقعاً می‌بای؟»

دوست رستم‌صولتمان نگاهی از بالا به پایین، یعنی جایی که من از آنجا گردن می‌کشیدم تا صورتش را ببینم، انداخت و گفت: «آره. تو که اخلاق منو می‌دونی. من نه با کسی تعارف دارم نه با کسی شوخی.»

و این‌طور شد که من با دوست غول‌پیکرم عازم مهمانی دوست از همه جا بی‌خبرم شدم.

پشت در که رسیدیم زنگ زدم و برای اینکه دوست از همه جا بی‌خبرم نشوکه نشود و در این وانفسای گرانی هزینه دوا و درمان، زبانم لال سکنه ناقص نزنم، پشت آیفون گفتم: «در رو باز کن، من و رستم پشت دریم.»

دوست از همه جا بی‌خبر حالا شکل علامت سؤالم پرسید: «رستم؟ این دیگه کدوم غول بی‌شاخ و دمیه؟ حتما دوباره زیادی تخیل کردی. حالا بیا تو با اون دوست خیالیت.»

دوست غول‌پیکر بی‌شاخ و دمم اشاره کرد که: «بی‌خیال. حالا می‌ریم بالا باهم آشنا می‌شیم.»

من و دوست پاکنده به خانه دوست از همه جا بی‌خبر پا گذاشتیم و آن میهمانی به‌خوبی و خوشی تمام شد و دوست پاکنده هیچ‌کدام از تعارفات صاحب‌خانه را بی‌جواب نگذاشت.



و گفتم: «دیدی چی شد. گفته بودی نوشابه بگیر، یادم رفت. رستم جان زحمتش رو می کشی؟»
رستم گفت: «چرا نمی شه داداش. الان می برم.» رستم سریع کتتش را پوشید و از خانه بیرون زد. بعد از رفتن رستم من هم از خانه بیرون رفتم. قبل از رفتن به دوست از همه جا بی خبرم رو کردم و گفتم: «من از خونه بیرون انداختمش، وقتی برگشت در رو باز نکن. اگه در رو باز نکنی. خودش می ره پی کارش. آخه نه تنها شوخی و تعارف سرش نمی شه، حافظه خوبی هم نداره. قبلا هم از خانه بقیه دوستان به همین روش بیرونش کردن.»

گفت: «نقشه اینه که تو رک و پوست کنده به دوست می گی جل و یلاش رو جمع کنه و بزنه به چاک.»
گفتم: «پس مهمون نوازی ایرانی چی می شه؟»
گفت: «نکته اش همین جاست: من که میزبانم نمی گم، تو می گی. از قدیم هم گفتن: مهمون از مهمون بدش می یاد، صابخونه از هر دو.»
گفتم: «پس اجازه بده به روش خودم این کار رو بکنم.»
گفت: «مختاری.»

با هم وارد خانه شدیم. جناب رستم با دیدنم انگار نه انگار که مرا یک ساعت پشت در گذاشته است، مرا در آغوش گرفت و از دل تنگی خودش و کم پیدایی من گله گذاری ها کرد.
من در همین حین به افشین رو کردم



تعطیلی شبکه قسمت آخر

شبکه زرد
تصویرگر: مهیار چاره‌جوی
عطا پناهی





حساب و کتاب

در چند شماره اخیر درباره خطا، خطا در اندازه گیری، و خطا در نتیجه استفاده از عدد پی و عدد نپر صحبت کردیم. این بار می خواهیم در این باره صحبت کنیم که اگر به ریاضیات و کلام حسابات مسلط باشید، در زندگی کمتر خطا می کنید و خطای دیگران را هم بهتر در می یابید و اگر خدای ناکرده کسی بخواهد سر تان کلاه بگذارد، به سرعت متوجه و مانع آن می شوید. خلاصه اینکه ریاضی بخوانید و ریاضی فکر کنید تا هم سر کسی را کلاه نگذارید و هم نگذارید دیگران سر تان کلاه بگذارند.

یاد خاطره ای از آقای دکتر خسرو داودی، نویسنده و مؤلف کتاب های ریاضیات افتادم که از مرحوم استاد پرویز شهریاری، ریاضی دان معاصر، نقل می کرد که به شکلی هوش، ذکاوت و تفکر یک ریاضی دان و اندیشمند را در مواجهه با مسائل روزمره نشان می دهد. «از سال های دور ارتباط نزدیکی با مرحوم شهریاری داشتم. ایشان روزی از ناشران کتاب و برخوردهای آن ها برایم گفت. هم از آن هایی که رفتاری شایسته داشتند و هم از تعدادی که در کار فرهنگی نشر کتاب به خیال خود زرنگی می کنند و به اصطلاح سر مؤلف را کلاه می گذارند تا به ظاهر به سود بیشتری برسند؛ غافل از آنکه مؤلفان، باهوش و ذکاوت خود شگردهای کاسبکارانه آن ها را تشخیص می دهند. او خاطره ای از یک ناشر برایم گفت...

روزی یکی از ناشران تازه کار، برای آنکه کسب و کار جدیدش رونقی بگیرد، به اصرار از او می خواهد کتابی برایش تألیف کند. استاد به اکراه می پذیرد و کتاب را تألیف می کند. کتاب پس از انتشار، به علت پرمایه و جذاب بودن به زودی

ریاضی فکر کنید
تا سر تان کلاه نرود

کتاب ریاضی و دست ورزی با انواع معادله ها، مسئله ها و فرمول های ریاضی کمک می کند تا ایشان با یک تخمین و محاسبه سریع ذهنی، ادعای کذب ناشر را برملا کند. در انبار کتاب به طور معمول کتاب ها را به گونه ای می چینند و روی هم قرار می دهند که هم نگهداری و شمارش آن ها ساده تر شود و هم فضای کمتری را اشغال کند و امکان حرکت بین آن ها نیز وجود داشته باشد. به مجموعه ای از کتاب ها که کنار و روی هم قرار می گیرند و ستون چند لایه ای از کتاب را تشکیل می دهند، یک «عدل» می گویند. برای روشن شدن

نایاب می شود. عده ای از استاد پیگیر می شوند که چرا این اثر خوب تجدید چاپ نمی شود و ایشان به ناشر مراجعه می کنند؛ البته نه به دنبال طلب حق تألیف، بلکه برای انتشار و توزیع بیشتر کتاب، تا بهره بیشتری به طالبان و علاقه مندان آن برسد. ناشر غافل به دروغ ادعا می کند که همان ۳۰۰۰ نسخه ای که چاپ شده در انبار مانده است. این کتاب خریداری ندارد و جز ضرر و زیان عایدی نداشته است. برای اثبات ادعای خود هم، استاد را به انبار می برد و کتاب ها را نشان می دهد. اما نگاه استاد و تجربه عمری تألیف



و ذهن محاسبه گر استاد
بود که همه چیز را
با منطق و استدلال
ارزیابی می کرد و درست
را از خطا تشخیص
می داد. پس بیاییم همچون
استاد، علم و ریاضیات را فرا
بگیریم تا کمتر خطا و اشتباه کنیم
و خطاهای دیگران را هم زودتر متوجه
شویم.

و حجم تعداد ۱۰۰۰ جلد از آن اثر،
کتابهای موجود را به حدود ۲۰۰۰۰
نسخه تقرب می زند و این یعنی نزدیک
به هفت برابر شمارگان مورد ادعای ناشر!
و خیلی زود متوجه می شود
ناشر برای سود بیشتر تعداد
کتابها را کم می گوید که
حق التحریر او را ندهد. با
این حال، مناعت و طبع
بلند استاد شهریار مانع
می شود تا موضوع را به
روی ناشر بیاورد. تنها به
لبخندی بسنده می کند و از
او می خواهد که همین تعداد
اندک! را توزیع کند تا به دست
مخاطب علاقه مند برسد.»
درست است بچه ها، هوش ریاضی

موضوع یک مثال را بررسی
می کنیم.

فرض کنید کتابی به
ضخامت تقریبی یک
سانتی متر و طول و عرض
تقریبی ۲۳ و ۱۶ سانتی متر،
یعنی در قطع وزیری، داشته
باشیم. کتابها را در بسته های
۲۰ تایی بسته بندی کرده اند و به انبار
آورده اند. انباردار هشت بسته را در یک
خط روی سطح زمین قرار می دهد تا یک
ردیف شکل بگیرد. به همین ترتیب ۱۰
ردیف روی هم می چینند تا یک ستون از
کتابها ساخته شود. در این عدل چند
کتاب وجود دارد؟ با توجه به بسته های
۲۰ تایی و یک سانتی متر قطر کتاب،
ارتفاع این عدل در حدود چند متر
می شود؟

با محاسبه تقریبی حجم یک عدل و
حجم یک کتاب و تقسیم این دو عدد بر
هم نیز می توان تعداد تقریبی کتابهای
این ستون را پیدا کرد. شما هم در مورد
سایر روش های محاسبه تقریبی تعداد
کتابهای یک انبار یا بخشی از آن
فکر کنید. زنده یاد شهریار با محاسبه
تقریبی و سریع حجم آن بخش انبار

«تیر آخر: یک گام تا موفقیت»

جشنواره از این طرف

در شماره قبل به مطالعه و بررسی تفاوت کار تیمی و گروهی پرداختیم. ویژگی‌های کار تیمی را بیان کردیم، مزایایش را برشمردیم و با ذکر مثال‌هایی بیان داشتیم که کار تیمی تا چه اندازه می‌تواند ثمربخش باشد. اکنون زمان آن رسیده است که راهکارهای ارائه محصولات و دستاوردهای پژوهشی به جشنواره‌ها را شرح دهیم.

و مسابقات تبیان دهمین دوره را در طول این سال‌ها بسیار دیده‌ام که برای پژوهشی خاص کار گروهی ویژه تشکیل داده‌اند. همان‌طور که به‌تازگی چند سالی است، گروه داوران نانو را هم در فهرست داوران این جشنواره‌ها می‌بینیم.

۲. موضوع محور

بسیاری از وزارتخانه‌ها یا دانشگاه‌های مهم کشور در مناسبت‌های متفاوت جشنواره‌هایی در حوزه دانش‌آموزی برگزار می‌کنند. مثلاً در هفته سلامت جشنواره‌ای با عنوان «جشنواره سلامت» توسط وزارت بهداشت و درمان راه‌اندازی می‌شود. یا در هفته بسیج «جشنواره اختراعات دانش‌آموزان بسیجی» بر پا می‌شود. این جشنواره‌ها نیز دارای اعتبار هستند و معمولاً با استقبال چشمگیر دانش‌آموزان روبه‌رو می‌شوند. پس از به سرانجام رسیدن محصول یا مقاله پژوهشی‌تان می‌باید زمانی را صرف کنید تا ببینید با موضوعی که شما در آن فعالیت کرده‌اید، چه جشنواره‌هایی در حال برگزاری هستند و کدام مجلات می‌توانند دستاورد پژوهشی شما را منتشر کنند. بعد آثارتان را برایشان ارسال کنید.

اعتبار جشنواره یا وابسته به ارگانی است که آن را به‌وجود آورده یا وابسته به افرادی است که گواهی برنده‌ها را امضا می‌کنند. مثلاً «جشنواره جوان خوارزمی» با حمایت وزارت آموزش و پرورش و «وزارت علوم، تحقیقات و فناوری» بر پا شده است و گواهی‌های برگزیدگان نیز توسط وزیران همین وزارتخانه مهر و امضا می‌شود. به همین دلیل اعتبار این جشنواره شناخته شده و ثابت است. از منظری می‌توان جشنواره‌ها را به دو دسته تقسیم کرد:

۱. موضوع آزاد

این جشنواره‌ها تمامی گروه‌های علمی را شامل می‌شوند و برای هر موضوع در دیپارتمان تخصصی همان موضوع داور تعریف می‌کنند و داوری را انجام می‌دهند. از جمله این جشنواره‌ها می‌توان به جشنواره جوان خوارزمی و «جشنواره تبیان» اشاره کرد. هر دو جشنواره تمامی موضوعات را پذیرش اولیه می‌کنند: هنر، ریاضی، مکانیک، الکترونیک، برنامه‌نویسی، داستان‌نویسی، علوم اجتماعی، قرآن پژوهی و... تقریباً ۱۶ گروه علمی برای داوری دارند. در سال آینده جشنواره خوارزمی هفدهمین دوره جشنواره را برگزار می‌کند

چرا شرکت در مسابقات؟

هر نقاشی لایق آن است که نقاشی‌اش دیده شود. در گالری‌ها آویزان شود و مخاطب‌ها و منتقد‌ها آثارش را ببینند؛ حتی اگر نقدهایی هم داشته باشند و ایراداتی هم در کار دیده باشند. نویسنده هم همین‌طور! لایق آن است که اثرش خواننده شود. مخترع نیز همین‌طور! مخترع و پژوهشگر می‌باید فضایی پیدا کند تا اثرش به‌دست مردم برسد. تولید انبوه شود یا رسماً منتشر شود و به کتاب‌فروشی‌ها بیاید. گفتیم برای نقاش گالری هست، برای نویسنده چاپ کتاب. اما شاید چاپ کتاب برای دانش‌آموزی که هنوز شناخته شده نیست، سخت باشد. به همین دلیل جایگاه و مکان دیده شدن یک پژوهش دانش‌آموزی در وهله اول انتشار کتاب نیست، بلکه دیده شدن در جشنواره‌های معتبر است. اما جشنواره‌ها را چه‌طور پیدا کنیم؟ چند دسته‌اند؟ کدام‌ها معتبرند؟

بهمنی بزرگ به وسیله یک سنگ کوچک

نگار نجیبی اکنون دانش آموز هنرستان هنر است. او در پانزدهمین جشنواره جوان خوارزمی توانست رتبه سوم کشوری را در «گروه هنر و معماری» کسب کند. وی با مجموعه‌ای از آثار هنری در این جشنواره شرکت کرده بود که شامل مجموعه مجسمه‌هایی بود که نگار طراحی و ساخته بود. اما نکته بسیار پراهمیت در آثار او را می‌توان منحصر به فرد بودن ایده‌های اجرایی‌اش دانست. به یاد دارم، زمانی که برای مشاوره به پژوهش‌سرای منطقه ۲ تهران آمده بود، در توصیف کارهایش گفت: «همیشه تلاش می‌کنم کارهایم مال خودم باشد؛ نه شبیه مجسمه‌ها و نقاشی‌های هیچ‌کس دیگر». همین عامل باعث می‌شود که با دیدن مجسمه‌های او لحظه‌ای مکث کنیم و به فکر فرو برویم.

موضوع این مجموعه آثار الهام گرفته از اسطوره‌ها و داستان‌های «شاهنامه» است. نگار نجیبی درک خود از شخصیت‌ها و پرنسپل‌ها (سیمرغ) در شاهنامه را به شکلی نوین بیان کرده و نگاه منحصر به فرد خودش را به این موضوع داشته است.

جالب است بدانید که نگار پس از کسب رتبه سوم کشوری در جشنواره خوارزمی، اکنون مشغول طراحی و ساخت مجموعه آثار هنری جدیدی است که ان شاء الله بتواند در دوره دانشجویی به جامعه هنری ارائه کند.

فعالیت پژوهشی و دستاوردهای آن را توضیح دهید.

وبسایت یا وبلاگ: در دنیای کنونی اهمیت دنیای مجازی بسیار زیاد است و این بر کسی پوشیده نیست. توصیه می‌کنم که برای اختراع یا طرح پژوهشی‌تان یک وبلاگ یا یک وبسایت درست کنید. این مبحث از چند وجه اهمیت دارد: اول آنکه وقتی صنعتگران دنبال راه‌حلی برای مشکلشان در کارخانه می‌گردند، به وبلاگ شما برمی‌خورند و اختراع شما می‌تواند فرصت پیدا کند به تولید انبوه برسد و مشکلات جامعه را حل کند. از طرف دیگر، رزومه‌ای از فعالیت‌های پژوهش شما به مرور در سایت یا وبلاگ جمع‌آوری می‌شود و منبعی برای شناخت شما پژوهشگر عزیز خواهد شد.

موارد مورد نیاز برای داوری در جشنواره‌ها

در روز داوری شما می‌باید تنها اثر خودتان را به همراه داشته باشید؛ چه محصول اختراعی و چه مقاله پژوهشی. اما موارد دیگری هم هستند که باعث می‌شوند موضوع شما دقیق‌تر دیده شود. چند نمونه از آن‌ها را در ادامه ذکر می‌کنیم:

بروشور: حتماً یک بروشور ساده به کمک نرم‌افزار «ورد» یا «پابلیشر» برای طرح پژوهشی‌تان درست کنید. در بروشور خودتان را معرفی کنید، مشکلی را که وجود داشته است، بیان کنید و به اختصار شرح دهید که مرحله به مرحله چه کار کرده‌اید و در نهایت چه نتیجه‌ای گرفته‌اید.

فایل ارائه: حتماً برای فعالیت پژوهشی خود یک پاورپوینت تهیه کنید و به همراه عکس، نمودار، فیلم و... موضوع

از تابستان لذت ببرید / ماهرخ همتی

سلام به دانش آموزان عزیز دبیرستان ما!

کم کم یک سال تحصیلی دیگر به پایان نزدیک می شود. در طول سال، در تمام لحظاتی که در مدرسه حضور داشتیم، تمام تلاشم این بود که کنارتان باشم و در شادی‌ها و غم‌هایتان همراه شما باشم. هر شب ایمیل‌هایی از شما دریافت می کردم که درباره مشکلاتتان و یا احساساتتان برایم می نوشتید. انتقاد و پیشنهاد داشتید یا حتی تشکر می کردید. همه و همه مرا دلگرم می کرد و برای کار بیشتر به من انگیزه می داد.

امتحانات خردادماه نزدیک است. سال چهارمی‌های عزیز، آخرین دوره امتحانات مدرسه را پشت سر می گذارند و به امید خدا از سال دیگر در فضای جدید دانشگاه امتحان خواهند داد. برای سال سوم‌های نازنین امسال سال مهمی است. چرا که معدل امتحانات نهایی در کنکور تأثیر خواهد داشت. پس باید حسابی تلاش کنند تا نمرات خوبی به دست آورند. سال دومی‌ها و اولی‌های دوست‌داشتنی هم با توکل به خدا و همت بالایشان، ان شاء الله با معدل‌های خوب امتحاناتشان را به پایان می‌رسانند.

دختران گلم، تابستان فصل استراحت و تفریح شماسست. با برنامه‌ریزی دقیق می‌توانید از تک‌تک ساعت‌های روزتان بهترین استفاده را داشته باشید. دوست ندارم نامه‌ام پر از نصیحت‌های مشاورانه باشد، فقط چند پیشنهاد دوستانه برایتان دارم. روزهای گرم و طولانی تابستان فرصت مناسبی است برای ورزش. از آن غافل نشوید که بسیار برای تندرستی شما لازم است. شرکت در کلاس‌های متنوع هنری و علمی برایتان جالب خواهد بود و از همه مهم‌تر، این تعطیلات فرصت خوبی است تا سری به قفسه کتاب‌هایتان که حسابی خاک گرفته، بزنید. تا جوان هستید و درگیر روزمرگی‌های زندگی نشده‌اید، از کتاب خواندن لذت ببرید. مثل هر سال در این ماه نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران برپاست. با دوستان و والدینتان به نمایشگاه بروید و فرهنگ خرید و مطالعه یار مهربان را به خانه‌هایتان بیاورید. با هماهنگی خانم مدیر، قرار است دو روز را مشخص کنیم تا از طرف مدرسه به بازدید از نمایشگاه برویم.

نامه‌ام را با خاطره‌ای کوتاه از یکی از دانش‌آموزانم در سال‌های قبل به پایان می‌رسانم. او برای تابستان برنامه‌ای فشرده‌تر از زمان مدرسه تنظیم کرده بود. به این صورت که به سه کلاس ورزشی و کلاس‌های نقاشی، عکاسی، خوش‌نویسی، مجسمه‌سازی و یک کلاس موسیقی از شاخه هنر و همچنین به کلاس رایانه و ستاره‌شناسی و چند کلاس هم برای آمادگی سال تحصیلی آینده می‌رفت. در آخر نه از تابستانش لذت برد و نه در هیچ کدام از زمینه‌هایی که کلاس می‌رفت، موفق شد. می‌خواهم بگویم در این زمینه دقت لازم را داشته باشید و اگر می‌خواهید در کلاس‌های تابستانی شرکت کنید، با توجه به علاقه و استعدادتان کلاس انتخاب کنید.

امیدوارم که سه سال چهارمی‌های درس‌خوان دبیرستان ما در امتحان کنکور موفق باشند و رشته مورد علاقه‌شان را در دانشگاه ادامه دهند. برای همه شما عزیزان روزهای خوبی را آرزو مندیم. در پناه یزدان.



تابستون روی کاغذ

جلسات اول زنگ ادبیات هر سال در مدرسه ما معمولاً این‌طور شروع می‌شود که معلم مربوطه که مطلقاً هیچ‌وقت برای انشا موضوع جدیدی ندارد و مثل فیلم‌ها از کلیشه‌های «علم بهتر است یا ثروت» و «می‌خواهید در آینده چه کاره شوید» جلوتر نرفته است، برای جلسه اول، برنامه معمول موضوعاتش را شروع می‌کند و اولین موضوع طبق معمول هر سالش را به ما می‌دهد: «تابستان خود را چگونه گذراندید؟» معمولاً وقتی بابایم از من سؤال می‌کند: «مدرسه چه‌طور بود» یا «چه خبر از اردو»، سعی می‌کنم بیشتر از دو کلمه برای جواب دادن به سؤالش کالری نسوزانم. جواب‌هایم در حد ادا کردن دو کلمه «خوب» و «بود» به ترتیب و با زور و سختی خلاصه می‌شود. پس چه چیزی باعث می‌شود که برای یک معلم با یک عینک بزرگ کالری بیشتری

چه کسی برنامه مرا ریخت!

یک میز آهنی را تصور کنید، از این‌هایی که توی اتاق‌های بازجویی فیلم‌های خارجی می‌گذارند و متهم با دستبند پشتش می‌نشیند. همیشه یک چراغ از سقف آویزان است و تکان تکان می‌خورد. بعد هم همیشه اول کار «پلیس بد» وارد می‌شود. روال «پلیس بد، پلیس خوب» را که می‌دانید؟! اول پلیس بد می‌آید و زهره ترکتان می‌کند. بعد پلیس خوب می‌آید و شما که در قسمت قبل زهره‌تان ترکیده، تا کمی مهربانی می‌بینید سریع شرایطی را که بهتان پیشنهاد می‌دهد، قبول می‌کنید. در خانه ما هم همین بساط است. جای میز بازجویی را میز نهارخوری می‌گیرد و چراغ آشپزخانه بالای سرم تکان تکان می‌خورد، و بعد هم روال پلیس خوب و پلیس بد. اول مادرم وارد می‌شود. مادرم پلیس بد است، قرار است زهره ترکم کند! اما واقعاً استعداد پلیس شدن، به خصوص پلیس نقش منفی، را دارد. می‌توانم در حالتی تصورش کنم که دست مجرم بدبخت را پیچانده و با دست دیگر صورت آن بنده خدا را روی میز سرد و آهنی اتاق بازجویی فشار می‌دهد تا به حرف بیاید و به جرمش اعتراف کند و یا اینکه- مثل مورد من- با پلیس همکاری کند! و اما پدر جان که روحیه لطیف‌تری دارد، قرار است پلیس خوب خانه ما





زهره صنعتگران

پیام + کاف

اشکان: اشکان به بویی نمی‌یاد؟

بو؟ اینجا؟ نه!

باز تو جوراباتو نشستی؟؟؟

بابا چه ربطی به جوراب داره؟ درست تر بو کن؟

خب آخه چه بویی است که هم اینجا بیداد هم اونجا؟ لابد غذای مونده زیر تخت یادت نیست!

لعنتی بوی تابستونو می‌گم، به دور بو بکش...

آها... خوب حالا که چی؟

نشستم کلی برنامه ریختم واسه ماه بعد: استخر و باشگاه، تو چیکار می‌کنی؟

من؟ دارم درس می‌خونم!

الان رو نمی‌گم دیوونه، تابستونو چیکار می‌کنی؟

آها... تابستون... چه می‌دونم، لابد از همین کارا

پایه ای بریم کوهنوردی سه شنبه ها؟

امتحان فردا تو خوندی؟

نه!

پایه نیستم تابستون پیام برا تجدیدی هام امتحان بدم

مهدی ولیزاده

بسوزانم؟! یقیناً انتخاب شدن برای مسابقات مشاعره منطقه‌ای! اینکه همین اول سال خودم را توی چشم بیاورم و بتوانم نظرش را جلب کنم، ارزش مصرف چند کالری بیشتر را دارد. پس برای همین می‌نشینم و قبل از تمام شدن سال تحصیلی تخیل خودم را به کار می‌اندازم که تابستان خودم را چه‌طور بگذرانم. یا بهتر است بگویم به این فکر می‌کنم که از همین الان برای تابستان برنامه‌ریزی کنم تا بتوانم چیزی به معلم بگویم که حال خودم را خوب کند. در واقع اگر بخواهم راستش را بگویم، معمولاً برنامه‌ام برای تابستان خلاصه می‌شود در «بخور»، «بخواب» و بازی و هیچ‌وقت هم برنامه‌ای جز این‌ها نداشته‌ام؛ مگر اینکه پدر و مادرم مجبورم می‌کردند که داشته باشم! نتیجه: از قدیم گفته‌اند اگر برای خودت برنامه نداشته باشی، بخشی از برنامه دیگران می‌شوی.

تارا خسروی

باشد. اول مادر وارد می‌شود. یک فهرست بلند بالا می‌گذارد جلویم از کارهایی که باید در تابستان انجام دهم و کلاس‌هایی که باید بروم. دقیقه به دقیقه آن سه ماه کوچک را تقسیم‌بندی کرده و در یک پوشه بزرگ برایم گذاشته است. فقط خواندن آن پوشه سه روز طول می‌کشد! قبول کنید اگر شما هم جای من بودید زهله‌تان می‌ترکید. بعد بابا می‌آید. یک فهرست کوچک جلویم می‌گذارد که در مقابل پوشه مامان مثل یک پروانه کوچک و نازنازی در مقابل یک خرس وحشی می‌ماند. تا دیر نشده پیشنهاد پلیس خوب را می‌پذیرم و زیر برگه همکاری با پلیس را امضا می‌کنم؛ قبل از اینکه پلیس نقش منفی دوباره بیاید و دستم را بیچاند! این است برنامه‌ریزی من برای تابستان. بهتر است بگویم برنامه‌ریزی آن‌ها برای تابستان من.



روایتی از زندگی جانباز باز علی شمس الدینی

لحظه‌های شیرین

آن نوشته بودند باز علی شمس الدینی از ناحیه کمر و دست مجروح شده. برادرم تلگراف را به من نمی‌داد و فقط می‌گفت باز علی مجروح شده است.

بعد از چند روز تلگراف دیگری از بیمارستان اصفهان به دست برادرم رسید. به خانه برادرم رفتم و دیدم او و همسرش گریه می‌کنند. پیش خودم گفتم حتماً باز علی شهید شده است. خیلی زود به خانه برگشتم و منتظر ماندم. اما برادرم خبر داد باید به اصفهان بروم.

بچه‌ها را به همسر برادرم سپردم و با هم راهی اصفهان شدیم. پاهایم نای راه رفتن نداشت. وقتی بالای سر باز علی رسیدم، حالش خیلی بد بود. تمام سر و صورتش خونی بود. ترکش خمپاره، کمرش را تکه پارچه کرده بود. هراسان از دکتر پرسیدم: «همسرم خوب می‌شود یا نه؟!». گفت: «باید از گوشت پاها به کمرش پیوند بزنیم».

برایمان دعا کن. عملیات نزدیک است...» من هر روز شاهد عروج بچه‌های گردان عاشورا بودم. حدیث هجران عاشوراییان با زندگی‌ام عجین شده بود. از یکی از برادرانم که از جبهه برگشته بود، سراغ باز علی را گرفتم. گفت: «تمام شمس الدینی‌ها شهید شده‌اند، به جز یک نفر».

روزها گذشت و از باز علی خبری نشد. به هر دری که زدم، بی‌فایده بود. به کرمان آمدم و با بچه‌های لشکر ثارالله و گردان عاشورا تماس گرفتم، اما هیچ کدام از همسرم خبری نداشتند. دیگر مطمئن بودم که باز علی اسیر شده. با گریه و زاری به روستا بازگشتم. نمی‌دانستم جواب بچه‌ها را چه بدهم.

بعد از شهادت آصف علی (یکی از دوستان باز علی)، بچه‌ها خیلی بی‌تابی می‌کردند. علاقه زیادی به دوست صمیمی پدرشان داشتند و حالا هم سراغ بابا را می‌گرفتند. بعد از چند هفته از بیمارستان طالقانی باختران (کرمانشاه) تلگرافی آمد که در

سال ۱۳۵۵ باز علی با برگزاری یک مراسم ساده و ذکر صلوات مرا به خانه بخت برد. تنها خواسته‌ام، اخلاق خوب و ایمان بود. فرزند اولمان به دنیا آمده بود که جنگ آغاز شد. باز علی عاشق خدمت بود. برای همین در سپاه پاسداران ثبت‌نام کرد.

اکثر افراد خانواده‌مان به جبهه رفتند. باز علی آرام و قرار نداشت. می‌گفت: «اگر روزی جنگ تمام شد، ما جواب خانواده‌های شهدا را چه بدهیم؟» تا اینکه سال ۱۳۶۳ بالاخره به جبهه رفت. ۲۴ ماه در جبهه بود. من بودم و مشکلات زندگی روستایی که به تنهایی می‌باید با آن‌ها دست و پنجه نرم می‌کردم. اگر فرزندانم بیمار می‌شدند، می‌باید آن‌ها را برای درمان به شهر می‌بردم.

عملیات والفجر ۸ بود که باز علی از ناحیه دست مجروح شد و بعد از دو ماه استراحت به جبهه بازگشت. تا دو ماه از او خبری نشد تا اینکه نامه‌ای برایم فرستاد: «من حالم خوب است، اما به این زودی نمی‌توانم بیایم. خیلی از بچه‌های لشکر ثارالله شهید شده‌اند».



بعد از ۲۰ روز عمل جراحی را انجام دادند و بعد از سه ماه بستری بودن، به بیمارستان کرمان منتقل شد و به اصرار من از بیمارستان به خانه آمد. آن زمان من ۹ ماهه باردار بودم و می باید بازعلی را هم پرستاری می کردم. هر دو دستش مجروح شده بودند و نمی توانست غذا بخورد. خودم غذا را به دهانش می گذاشتم.

کم کم بهتر شد. کمکش می کردم تا روی ویلچر بنشیند. همسرم دیگر نمی توانست راه برود. وقتی صدای ناله اش بلند می شد، او را دلداری می دادم و با صبر و آرامش به او کمک می کردم. خیلی ناراحت دوستان و آشنایان بود. می گفت: «همه شهید شده اند! من مانده ام و حالا هم مزاحم شما هستم!»

اما من طی این چند سال به همه چیز عادت کرده بودم. خدمت به همسرم را بهترین سعادت می دانستم و تا به امروز هیچ وقت احساس خستگی نکرده ام. گرچه رنج ها و سختی های فراوانی را متحمل شده ام، اما با توسل به ائمه اطهار و کمک گرفتن از شهدا، آن ها را پشت سر گذاشته ام. تاکنون هم زندگی بسیار خوبی داشته ام. شش فرزند دارم که به لطف خدا همه اهل تحصیل و علم هستند.

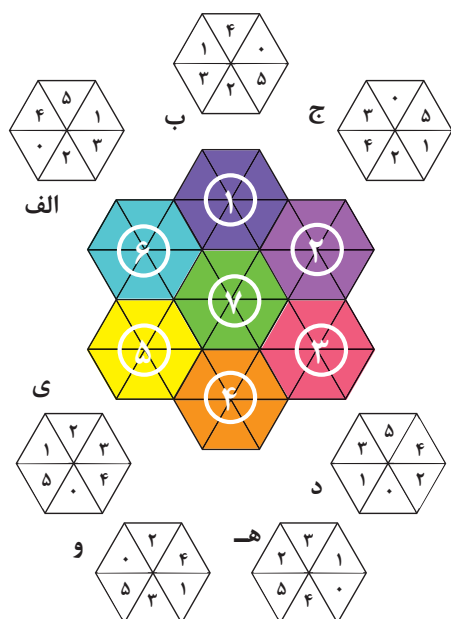
بهترین و شیرین ترین اوقات زندگی ام لحظاتی است که به همسرم خدمت می کنم و در کنار او هستم. امیدوارم فردای قیامت شرمندۀ جان فشانی های همسرم نباشم و آرزوی سلامتی رهبر و فرج امام زمان (ع) را از خداوند دارم.

راوی: جمیله شمس الدینی

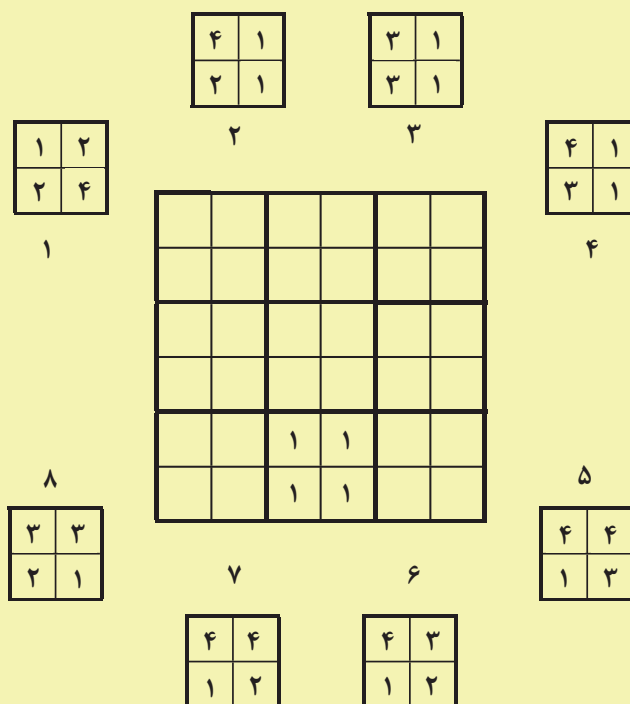
خوراک مغز

- این مجموعه برای هر کس منحصربه‌فرد و شخصی است و چهار مرحله دارد:
۱. **آمادگی:** تلاش مغز برای حل مسئله از راه‌های معمول.
 ۲. **پرورش موضوع:** وقتی مغز نتوانست از راه‌های معمول مسئله را حل کند، خسته می‌شود و به سراغ راه‌های دیگر می‌رود.
 ۳. **یافتن راه‌حل:** در این قسمت ناخودآگاه فرد ناگهان مثل جرقه راه‌حل را پیدا می‌کند.
 ۴. **تأییدیه گرفتن:** حالا قوه استدلال پاسخ را تحلیل و بررسی و همه احتمالات را ارزیابی می‌کند.
- در ادامه، برای آزمایش خلاقیت ذهن شما، سؤال‌هایی طراحی شده‌اند که رفته‌رفته مشکل‌تر می‌شوند. برای حل ده آزمون زیر ۴۵ دقیقه وقت دارید.

۲ شش‌وجهی‌ها را طوری در شکل قرار دهید تا اعداد داخل مثلث‌ها کنار هم یکسان باشند. چرخاندن شش‌وجهی‌ها مجاز نیست.

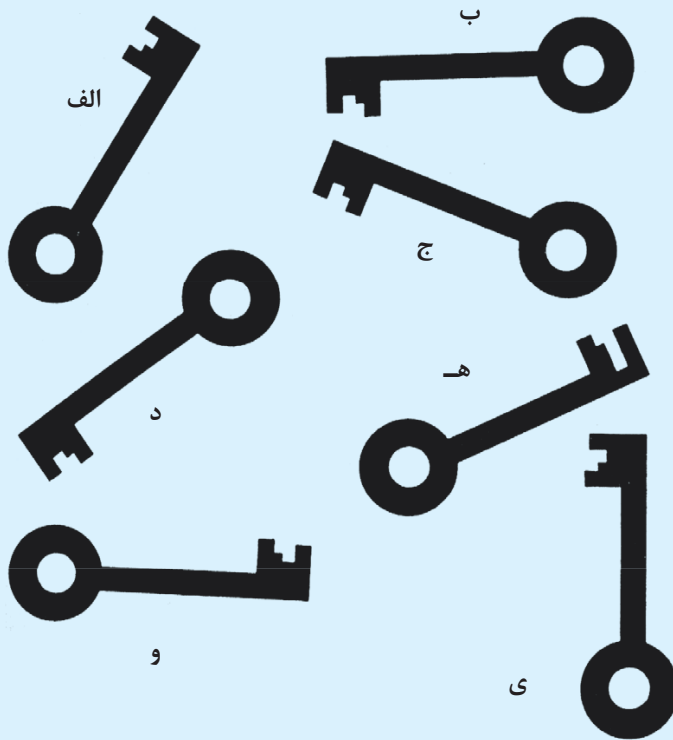


۱ مربع‌های حاوی اعداد را طوری در شکل زیر بچینید که اعداد کنار هم هماهنگ شوند. چرخش ۳۶۰ درجه مجاز است، اما معکوس کردن نه!

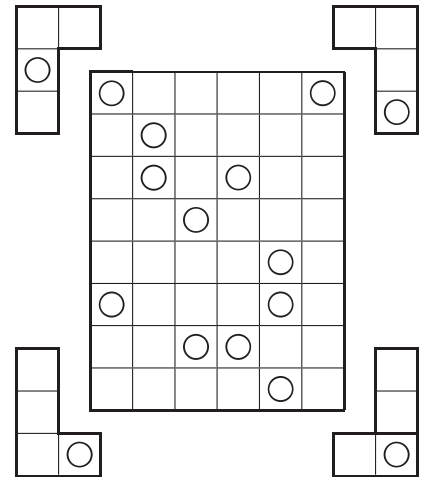




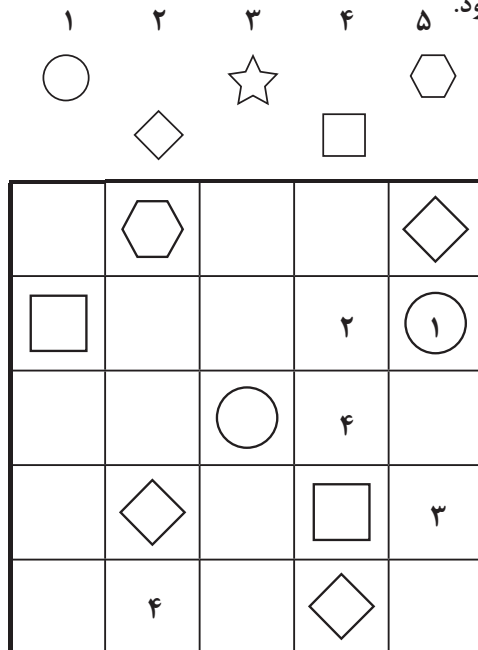
۴ کدام گزینه با بقیه تفاوت دارد؟



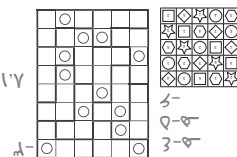
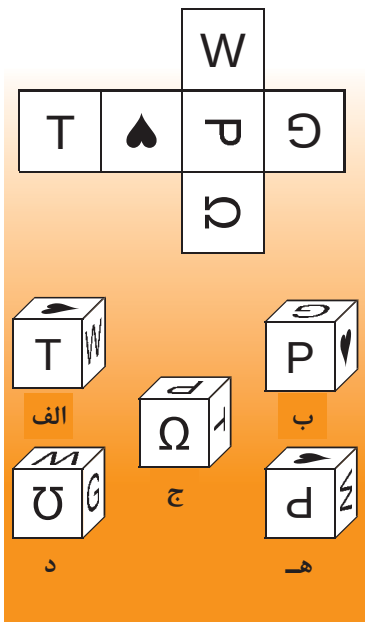
۳ شکل‌های ال مانند زیر باید داخل مستطیل جای بگیرند. از هر شکل سه بار باید استفاده شود تا مستطیل پر شود.



۶ مربع را طوری پر کنید که در هر سطر و ستون اعداد و اشکال متفاوت باشند. هر مربع حاوی یک شکل و یک عدد است و هیچ ترکیبی نباید تکرار شود.



۵ اگر شکل زیر بسته شود و به شکل مکعبی درآید، شبیه به کدام گزینه خواهد بود؟





کتاب حاضر از مجموعه کلاسیک‌های مدرن، دربردارنده داستانی از «استفان زوریک»، نویسنده آلمانی، است. شطرنج / زوریک استفان / ترجمه: محمد قصاص / قدیانی / تهران / ۱۳۹۲

تلفن: ۶۶۴۰۴۴۱۰



این کتاب از مجموعه کتاب‌های «قدم اول» است که به شناخت فیلسوف آلمانی، ایمانوئل کانت، از طریق تأکید بر سه نوشته معروف او پرداخته است.

کانت / کرستوفر وانت / ترجمه حمیدرضا ایک / پردیس دانش / تهران / ۱۳۹۲

تلفن: ۸۸۹۵۲۲۹۷



این کتاب نقش اسطوره و شخصیت‌های اساطیری در تاریخ و فرهنگ ملل را بررسی کرده است. هریک از فرهنگ‌های انسانی، اسطوره‌های خاص خود را دارند که از نسلی به نسل دیگر انتقال یافته‌اند.

نگاهی نوبه اسطوره‌شناسی / فیلیپ ویلکینسون / ترجمه رحیم کوشش / سبز / تهران / ۱۳۹۲

تلفن: ۸۸۳۱۹۵۵۸



ریاضیات و لطیفه!

– ریاضی چه ربطی به لطیفه داره؟! ریاضی یه درس خشک و جدیه! مگه لطیفه هم ریاضی می‌شه؟

اما دوستان، ریاضی آن قدرها هم که شما فکر می‌کنید، خشک و جدی نیست. جنبه‌های لطیف زیادی دارد که می‌تواند دستمایه طرح لطیفه‌های خیلی زیبا و نکته‌دار شود. یکی از آن‌ها را بخوانید:

گروهی در کنفرانسی حاضر بودند. از آن‌ها سؤال شد که: «جواب 2×2 مساوی چیست؟» و آن‌ها هر یک جوابی دادند:

– مهندس خط کش محاسبه خود را (که یک وسیله قدیمی محاسبه بود) بیرون آورد و پس از آنکه مدتی آن را بالا و پایین کرد، بالاخره گفت: $3/99$.

– فیزیک‌دان کتاب‌های خود را درآورد و بعد برنامه‌ای به رایانه داد و پس از چند دقیقه گفت: «جواب بین $3/98$ و $4/02$ است!»

– ریاضی‌دان مدتی فکر کرد و سپس گفت: «من پاسخ را نمی‌دانم، ولی می‌توانم بگویم جواب وجود دارد!»

– فیلسوف لبخندی زد و گفت: «منظورتان از 2×2 چیست؟»

– استاد منطق گفت: «لطفاً 2×2 را دقیق‌تر تعریف کنید!»

– جامعه‌شناس گفت: «من نمی‌دانم چیست، اما صحبت کردن درباره آن زیباست!»

– دانشجوی پزشکی گفت: «۴» و بقیه دانشجویان با تعجب از او پرسیدند: «چه طور فهمیدی؟» و او گفت: «یادم آمد!»

– تاجر گفت: «باید مشورت کنیم و ببینیم امروز جواب چی می‌شود!»

– سیاستمدار جواب داد: «آنچه با قطعیت می‌توانم بگویم این است که فعلاً جواب ۴ است!»

– و بالاخره حسابدار پنجره‌ها و درها را بست، پرده‌ها را کشید و به آرامی گفت: «می‌خواهید چه قدر باشد؟!»

■ نویسندگان مجله برهان و معلمان و دانش‌آموزان علاقه‌مند رشته ریاضی مقالات برگزیده خود را که مکمل کتاب‌های درسی شما و حتماً گره‌گشای مشکلات آموزشی شما هستند، در مجله ریاضی برهان (متوسطه ۲) به شما تقدیم می‌کنند.

■ با شرکت در مسابقات ریاضی مجله برهان که به‌طور مرتب برگزار می‌شوند، دانش ریاضی خود را بیازمایید و بر آن بیفزایید و از جوایز نفیس مسابقات هم برخوردار شوید! ■ با سایت‌ها، کتاب‌ها و مجلات ریاضی مفید برای دانش‌آموزان در مجله ریاضی خودتان آشنا شوید.

■ گزارش، گفت‌وگو، اخبار ریاضی، تاریخ ریاضی و ده‌ها مطلب خواندنی دیگر را در مجله ریاضی برهان (متوسطه ۲) پیگیری کنید.